

ویرویس کرونا و فیلسوفان

WWW.THESIS11.COM

فروردین ۱۳۹۸
تزیازدهم

اسلاوی ژیتزک
آئن بدیو

جورجو آگامبن

ژان لوک نانسی

کاترین مالابو



ویژه نامه، تریازدهم
ویروس کرونا
و فیلسوفان

فروردین ۱۳۹۹



فهرست مقالات:

(۱) ویروس کرونا ضربه‌ی «کیل بیلی» به سرمایه‌داری است و می‌تواند منجر به بازآفرینی کمونیسم شود.

اسلاوی ژیتک، مترجم: تایماز افسری صفحه ۵

(۲) تصمیمی که کروناویروس بر ما تحمیل کرده: کمونیسم جهان‌گستر یا قانون جنگل

اسلاوی ژیتک، ترجمه: صالح نجفی صفحه ۱۱

(۳) نظارت و تنبیه، بله لطفاً

اسلاوی ژیتک، ترجمه: مهدی امیرخانلو، فرید درفشی صفحه ۱۸

(۴) دشمن آن بیرون نیست، دشمن درون ماست

جورجو آگامبن، ترجمه: صالح نجفی صفحه ۳۲

(۵) ویروسی بس بسیار بشری

ژان لوک نانسی، ترجمه: صالح نجفی صفحه ۳۵

(۶) بزرگ‌ترین تهدید ویروس کرونا: بربریت با چهره‌ای انسانی

اسلاوی ژیتک، ترجمه: نوید گرگین صفحه ۴۱

(۷) در باب وضعیت اپیدمی

آلن بدیو، ترجمه: نوید نزهت صفحه ۴۷

(۸) راهنمای دوام‌آوردن در حصر کرونایی:

لذت‌های گناه‌آلود، سریال «قتل‌های والهالا» و وانمودن که این فقط بازی است

اسلاوی ژیتک، ترجمه: صالح نجفی صفحه ۵۶

(۹) قرنطینه در قرنطینه: روسو، رابینسون کروزو و «من»

کاترین مالابو، ترجمه: فرید دبیرمقدم صفحه ۶۱

ویروس کرونا ضربه‌ی «کیل بیلی» به سرمایه‌داری است و می‌تواند

منجر به بازآفرینی کمونیسم شود.

نویسنده: اسلاوی ژیژک - مترجم: تایماز افسری

شیوع رو به گسترش اپیدمی ویروس کرونا از طرفی موجب به‌راه افتادن اپیدمی‌های وسیعی از ویروس‌های

ایدئولوژیکی‌ای شده است که در بطن جوامع ما خاموش و نهفته بودند: اخبار جعلی، تئوری‌های توطئه‌ی پارانویایی و فوران-هایی از انواع نژادپرستی.

نیاز موجه پزشکی به قرنطینه، در عرصه‌ی ایدئولوژی با خود فشار به ترسیم صریح مرزها و قرنطینه‌ی دشمنانی را در پی داشت که تهدیدی برای هویت ما محسوب می‌شوند.

اما شاید ویروس ایدئولوژیکی دیگر - و البته به‌مراتب مفیدتری - که شیوع خواهد یافت و خوشبختانه ما را آلوده خواهد ساخت ویروس اندیشیدن به یک جامعه‌ی جایگزین باشد. جامعه‌ای ورای دولت-ملت. جامعه‌ای که خود را در اشکال همبستگی و مشارکت جهانی به واقعیت بدل می‌کند.

گمانه‌زنی دیگری که این روزها زیاد به‌گوش می‌رسد این است که ویروس کرونا ممکن است بتواند منجر به سقوط حاکمیت کمونیستی در چین شود، درست همان‌طور که فاجعه‌ی چرنوبیل (بنا به‌قول گورباچف) رخدادی بود که جرقه‌ی پایان‌یافتن کمونیسم شوروی را زد. اما این‌جا تناقضی وجود دارد و آن این است که ویروس کرونا هم‌چنین می‌تواند ما را وادار به بازآفرینی کمونیسمی بر پایه‌ی اعتماد به مردم و نیز اعتماد به علم کند.

در آخرین صحنه‌ی «کیل بیل ۲» ساخته‌ی کوئنتین تارانتینو، بئاتریس، بیل شرور را از پا درمی‌آورد و کشنده‌ترین فن در تمامی هنرهای رزمی را به او می‌زند؛ "فن انفجار قلب با ضربه‌ی پنج نقطه‌ای پنجه". حرکت شامل ترکیبی است از پنج ضربه

که از سرانگشتان ضارب به پنج نقطه‌ی فشار مختلف در بدن حریف وارد می‌شود. بعد از اعمال فن کافی است حریف حرکت کند و پنج قدم بردارد. آن وقت است که قلبش در بدنش منفجر می‌شود و همان جا بر زمین می‌افتد.

البته این ضربه متعلق به اسطوره‌شناسی هنرهای رزمی است و در نبرد واقعی تن به تن ناممکن است. اما اگر به فیلم برگردیم بعد از این که بئاتریس این ضربه را به بیل می‌زند، بیل با آرامش رفتار صلح آمیزش را با او حفظ می‌کند، پنج قدم برمی‌دارد و بعد می‌میرد.

آن چه که این ضربه را این قدر جذاب می‌کند فاصله‌ی زمانی بین ضربه خوردن و لحظه‌ی مرگ است: من تا زمانی که به آرامی نشستام می‌توانم گفتگوی دلپذیر و گرمی داشته باشم اما در تمام این مدت می‌دانم آن لحظه‌ای که شروع به راه رفتن کنم قلبم خواهد ترکید و خواهم مرد.

آیا گمانه‌زنی کسانی که فکر می‌کنند اپیدمی ویروس کرونا می‌تواند منجر به سقوط نظام کمونیستی در چین شود شبیه به این موقعیت نیست؟ مثل یک جور "فن انفجار قلب با ضربه‌ی پنج نقطه‌ای پنجه"ی اجتماعی که بر روی کشورهایی با رژیم کمونیستی انجام شده. این رژیم‌ها می‌توانند بنشینند و مشاهده کنند و از روی اجبار و حفظ ظاهر به قرنطینه تن دهند، اما کمترین تغییر واقعی در نظم اجتماعی (مثل اعتماد کردن به مردم) به سقوطشان خواهد انجامید.

عقیده‌ی محتاطانه‌ی من به مراتب رادیکال تر است. من معتقدم اپیدمی ویروس کرونا یک جور "فن انفجار قلب با ضربه‌ی پنج نقطه‌ای پنجه" است که بر پیکره‌ی سیستم سرمایه‌داری جهانی وارد شده است، و این یعنی دیگر نمی‌توان از همان راه‌هایی رفت که تا به حال رفته‌ایم. یک تغییر رادیکال ناگزیر است.

واقعیت تلخ: ما به یک فاجعه نیازمندیم

چند سال پیش فردریک جیمسون نظرمان را به پتانسیل آرمانشهری در فیلم‌هایی جلب کرد که موضوعشان فجایع عظیم کیهانی است (مثل شهاب سنگ یا ستاره‌ی سرگردانی که حیات روی زمین را تهدید می‌کند یا ویروسی که بشریت را از پا

درمی آورد). چنین تهدیده‌های جهانی‌ای منجر به تولد نوعی یکپارچگی جهانی می‌شوند، تفاوت‌های خُرد، ناچیز و بی‌معنی می‌-

شوند، ما همگی با هم کار می‌کنیم تا راه‌حلی بیابیم، و ما اکنون در زندگی واقعی‌مان در این نقطه ایستاده‌ایم.

نکته این نیست که نوعی لذت سادیستی از این رنج گسترده و منتشر وجود دارد که می‌تواند به‌کار تأیید و پشتیبانی از انگیزه-

ها و اهداف شخصی افراد بیاید. برعکس، نکته در یافتن این حقیقت است که ما بدون فاجعه قادر نیستیم در مورد مسائل بسیار

پایه‌ای در جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم بازاندیشی کنیم.

اولین مدل مبهم از چنین هم‌آرایی و هم‌سوایی در مختصات جهانی، سازمان بهداشت جهانی است که دیگر آن مزخرفات

فاضل‌مآبانه‌ی بوروکراتیک معمول را از آن نمی‌شنویم و به‌جایش هشدارهایی دقیق بدون القای وحشت اظهار می‌شود. به چنین

سازمان‌هایی باید بیشتر از این‌ها قدرت اجرایی داد.

برنی سندرز را مخالفانش به‌خاطر حمایت از بیمه‌ی سلامت عمومی در آمریکا دست می‌اندازند. آیا درسی که ویروس کرونا به

ما می‌آموزد این نیست که ما امروز بیشتر از هر زمان دیگری باید دست به‌کار به راه‌انداختن یک‌جور شبکه‌ی بیمه‌ی سلامت

جهانی باشیم؟

ایرج حریرچی، معاون وزارت بهداشت ایران در راستای کم‌اهمیت جلوه‌دادن بحران اپیدمی کرونا در یک کنفرانس خبری

حضور یافت و اعلام کرد که قرنطینه‌های عمومی ضرورتی ندارد. یک روز بعد او در یک بیانیه‌ی کوتاه اعتراف کرد که به کرونا

مبتلا شده و خودش را در خانه ایزوله کرده است. (هرچند در همان مصاحبه‌ی اول تلویزیونی هم علائم تب و ضعف عمومی در

او قابل مشاهده بود). حریرچی اضافه کرد این ویروس دموکراتیک است و بین فقیر و غنی یا دولتمرد و شهروند عادی تفاوتی

قائل نمی‌شود.

در این خصوص حق با اوست. ما همه مسافران یک قایق‌ایم. به‌سختی می‌توان کنایه‌ی تند این واقعیت را نادیده گرفت که آن-

چه همه‌ی ما را به‌گرد هم می‌آورد و به سمت همبستگی جهانی سوقمان می‌دهد خودش را در هیأت زندگی روزمره‌ای نمایان

می‌کند که یکسره زیر فرمان‌های اکید به اجتناب از تماس‌های نزدیک با یکدیگر و حتی با خودمان در تنهایی است، و ما فقط با تهدیدهای ویروسی طرف نیستی، فجایع دیگری در راهند یا همین حالا در حال رخدادند. فجایعی مثل خشکسالی‌ها، امواج گرمایشی، طوفان‌های ویرانگر و...

در تمامی این موارد پاسخ وحشت‌زده شدن نیست بلکه تلاش و کاری فوری و سخت‌کوشانه است برای به‌وجودآوردن نوعی هم‌آرایی و هم‌سویی جهانی موثر.

آیا ما فقط در واقعیت مجازی ایمن خواهیم بود؟

اولین توهمی که باید از شر آن خلاص شد همانی است که رئیس‌جمهور آمریکا دونالد ترامپ در دیدار اخیرش از هند اظهار کرد. او گفت اپیدمی به‌زودی عقب‌نشینی خواهد کرد و ما فقط باید منتظر لحظه‌ی توقف کامل آن باشیم. بعد از آن زندگی به‌روال عادی بر خواهد گشت. برخلاف این امیدهای واهی، اولین چیزی که باید پذیرفت این است که تهدید و خطر به این راحتی‌ها رفتنی نیست. حتی اگر این موج اخیر فروکش کند باز در آینده به اشکالی تازه و چه‌بسا خطرناک‌تر باز خواهد گشت. به همین‌دلیل می‌توان انتظار داشت که اپیدمی‌های ویروسی به‌شدت بر بنیادی‌ترین تعاملات ما با مردم دیگر و اشیای پیرامون‌مان از جمله با بدن خودمان تأثیر بگذارند: از لمس چیزهایی که ممکن است حامل آلودگی باشند اجتناب کنید، دستگیره‌ها را لمس نکنید، از نشستن بر روی نشیمن‌گاه توالت‌های عمومی و نیمکت‌های همگانی خودداری کنید، از بغل کردن یکدیگر و دست‌دادن با هم خودداری کنید. حتی باید نسبت به ژست‌های حساب‌نشده و ناخودآگاه‌مان هم بیشتر مراقب باشیم: بینی خود را لمس نکنید و چشمانتان را با دست نمالید.

بنابراین تنها دولت و کارگزاری‌های دیگر نیستند که ما را کنترل خواهند کرد. ما هم‌چنین باید یاد بگیریم خودمان را کنترل و به انضباطی پایبند کنیم.

ممکن است به نظر برسد که تنها جای ایمن، واقعیت مجازی خواهد بود و آزادانه جابه‌جاشدن در فضایی گشوده به جزایری محدود خواهد شد که در تملک افراد فوق ثروتمند است.

اما حتی در اینجا، در سطح واقعیت مجازی و اینترنت هم باید به خودمان یادآور شویم که در دهه‌های اخیر واژه‌های "ویروس" و "وایرال (به معنای ویروسی)" بیشتر برای تعریف ویروس‌های دیجیتالی‌ای به کار برده شده است که فضای وب ما را آلوده می‌کردند و ما دست‌کم تا پیش از آزادشدن قدرت تخریب‌گرشان (بخوانید تخریب اطلاعات یا هارد درایوهای ما) از آنها بی‌اطلاع بودیم. آن‌چه امروز شاهد آن هستیم بازگشتی پر قدرت به معنای تحت‌اللفظی و اصلی این واژه است: آلودگی‌های وایرال (ویروسی)، در هر دو بُعد واقعی و مجازی از دستی به دست دیگر منتقل می‌شوند.

بازگشت به جان‌گرایی کاپیتالیستی

پدیده‌ی عجیب دیگری که می‌توان مشاهده کرد بازگشت پیروزمندانه‌ی جان‌گرایی کاپیتالیستی است. بازگشت این تصور که پدیده‌های اجتماعی مثل بازارها یا سرمایه‌ی مالی موجوداتی زنده‌اند. خواندن مطالب مختلف منتشرشده در رسانه‌های جریان اصلی مان این تأثیر را القا می‌کند که آن‌چه باید واقعاً نگران‌مان کند نه آن هزاران انسانی است که تاکنون جان خود را از دست داده‌اند (و نه هزاران انسان دیگری که خواهند مرد)، بلکه آن‌چه به‌واقع نگران‌کننده است این واقعیت است که "بازارها دارند ناآرام و بی‌ثبات می‌شوند". ویروس کرونا به‌نحوی فزاینده در حال بر هم زدن جریان آرام بازار جهانی است و آن‌طور که به‌گوش می‌رسد نرخ رشد ممکن است در حدود دو تا سه درصد سقوط داشته باشد.

آیا این‌ها همه بر این واقعیت صحنه نمی‌گذارند که نیاز فوری ما سازماندهی مجدد اقتصاد جهانی به‌شکلی است که دیگر طفیلی ساز و کارهای بازار نباشد؟ البته این‌جا درباره‌ی کمونیسم به‌شیوه‌ی از رواج افتاده و کهنه‌اش صحبت نمی‌کنیم. بلکه تنها در مورد نوعی سازماندهی جهانی حرف می‌زنیم که بتواند اقتصاد را کنترل و تنظیم کند و در عین حال بتواند سلطه و اقتدار

دولت-ملت‌ها را در مواقع لزوم محدود سازد. با توجه به سابقه‌ی جنگ، کشورها در گذشته توانسته‌اند به چنین کاری دست بزنند و امروز همه‌ی ما به‌نحوی موثر در رویارویی نزدیک با وضعیت یک جنگ پزشکی هستیم.

در ضمن نباید بترسیم از این‌که به چند مورد از عوارض جانبی سودمندی بپردازیم که اپیدمی ویروس کرونا می‌تواند مثل پتانسیلی آن‌را با خود به‌همراه داشته باشد. یکی از نمادهای اپیدمی، مسافران گرفتار شده (یعنی در قرنطینه) در کشتی‌های عظیم دریایی است. وسوسه می‌شوم بگویم ویروس کرونا ما را از شر وقاحت و زشتی چنین کشتی‌هایی خلاص می‌کند. (فقط باید حواس جمع باشیم که سفر به جزایر دورافتاده یا مناطق سیاحتی منحصربه‌فرد دوباره بدل به امتیاز عده‌ای ثروتمند نشود، چنان‌که سفر با هواپیما در دهه‌های پیشین چنین امتیازی محسوب می‌شد). تولید ماشین هم به‌شکلی جدی تحت تأثیر ویروس کرونا قرار گرفته است که چندان هم بد نیست و ممکن است واداران کند به جایگزین‌هایی برای تعلق خاطر وسواس-گونه‌مان به وسایل نقلیه‌ی انفرادی بیندیشیم. چنین فهرستی را می‌توان ادامه داد.

ویکتور اوربان، نخست وزیر مجارستان در سخنرانی اخیرش اظهار کرد "چیزی به نام لیبرال وجود ندارد، لیبرال چیزی نیست جز یک کمونیست تحصیل کرده".

اگر برعکس‌اش صادق باشد چه؟ اگر بگوییم "لیبرال‌ها" همه‌ی آن کسانی هستند که دغدغه‌ی آزادی دارند و "کمونیست‌ها" کسانی هستند که می‌دانند تنها راه حفظ کردن این آزادی از تغییرات رادیکال می‌گذرد، چراکه سرمایه‌داری جهانی دست به-گریبان یک بحران است، آن‌گاه می‌توان گفت امروزه روز آن کسانی که خود را هنوز کمونیست می‌دانند لیبرال‌هایی تحصیل کرده‌اند. لیبرال‌هایی که به‌شکلی جدی مشغول مطالعه و کاوش پیرامون این واقعیت‌اند که چرا ارزش‌های لیبرالی ما امروز این-چنین تهدید می‌شوند. لیبرال‌هایی که از این حقیقت آگاه شده‌اند که تنها تغییری رادیکال قادر است آنان را نجات بخشد.

تصمیمی که کروناویروس بر ما تحمیل کرده:

کمونیسم جهان گستر یا قانون جنگل

اسلاوی ژیتک، ترجمه: صالح نجفی

حالا که کروناویروس به جان همه هول انداخته، وقتش رسیده که دست به انتخاب آخر بزنیم - یا عمل به سبانه‌ترین منطق

تنازع بقا و بقای آنسب یا تلاش برای بازآفریدن کمونیسم بر اساس همکاری و تشریک مساعی کل جهان.

رسانه‌های ما مرتب عبارت قالبی «هول نکنید!» را تکرار می‌کنند. و بعد هر گزارشی که مخابره می‌شود تأثیری جز هول کردن

ندارد. وضعیت مرا به یاد وضعیتی می‌اندازد که در جوانی در کشوری کمونیستی تجربه کردم: وقتی مقامات حکومت به مردم

اطمینان می‌دادند که دلیلی برای هول کردن نیست، ما همگی این اطمینان‌دادن‌ها را نشانه‌های آشکار هول کردن خود آن‌ها

می‌گرفتیم.

اوضاع وخیم‌تر از آن است که وقت را با هول شدن تلف کنیم

هول شدن منطق خود را دارد. اینکه در بریتانیای کبیر، بر اثر هول ناشی از شیوع کروناویروس در فروشگاه‌ها فحطی

دستمال‌های توالت هم پدید آمده مرا به یاد واقعه بس عجیبی مربوط به دستمال توالت در یوگوسلاوی سوسیالیستی در ایام

جوانی‌ام می‌اندازد. یکپهو شایعه‌ای بر سر زبان‌ها افتاد که دستمال توالت کافی در مغازه‌ها موجود نیست. مقامات بدون فوت

وقت اطمینان دادند که دستمال توالت کافی برای مصارف معمول موجود است و عجباً که این حرف نه تنها راست بود بلکه

بیشتر مردم راست بودن آن را باور کردند.

البته عمده مصرف‌کننده‌ها چنین استدلال می‌کردند: می‌دانم دستمال توالت به مقدار کافی موجود است و این شایعه دروغ است ولی اگر بعضی‌ها این شایعه را جدی بگیرند و هول شوند و به فروشگاه‌ها هجوم ببرند و هرچه دستمال مانده بخرند و به این ترتیب راستی‌راستی قحطی دستمال توالت به وجود آورند، آن وقت من چه خاکی بر سر کنم؟ پس بهتر است همین حالا بروم و محض احتیاط هرچه می‌توانم دستمال توالت بخرم.

حتی لازم نیست باور کنیم دیگرانی هستند که شایعه را جدی می‌گیرند - کافی است از پیش فرض کنیم دیگرانی هستند که به وجود کسانی که شایعه را جدی می‌گیرند باور دارند - نتیجه فرقی نخواهد کرد: کمبود واقعی دستمال توالت در فروشگاه‌ها. آیا اتفاقی نظیر این امروز در بریتانیا (و نیز در کالیفرنیا) روی نمی‌دهد؟

قرینه غریب این نوع هول‌شدن بیش از حد اصلاً هول‌نکردن است، آن هم در اوضاعی که هول‌شدن در آن واکنشی کاملاً موجه است. در سال‌های اخیر، پس از تجربه شیوع سارس و ابولا، بارها و بارها شنیدیم که وقوع یک بیماری همه‌گیر خطرناک‌تر جدید حتمی است، یعنی مسئله این نیست که «آیا» روی خواهد داد یا نه، مسئله این است که «کی» روی خواهد داد. و اگرچه ما به‌طور منطقی صحت این پیش‌بینی‌های هولناک را پذیرفتیم اما به دلایل نامعلوم آن‌ها را جدی نگرفتیم و از آماده‌شدن جدی برای مقابله با بیماری‌های همه‌گیر جدید اکراه داشتیم - تنها جایی که با آن‌ها سروکار داشتیم در فیلم‌های آخرزمانی نظیر «شیوع» ساخته استیون سودربرگ در سال ۲۰۱۱ بود.

این تضاد حاکی از آن است که هول‌شدن شیوه درستی برای مقابله با تهدیدی واقعی نیست. وقتی در واکنش به یک تهدید هول می‌کنیم آن تهدید را زیادی جدی نمی‌گیریم. برعکس، آن را کم‌اهمیت جلوه می‌دهیم. ببینید چه مسخره است خرید دستپاچه دستمال توالت: انگار دستمال توالت کافی داشتن در میانه شیوع یک بیماری مهلک همه‌گیر دردی دوا می‌کند. پس واکنش مناسب به شیوع کروناویروس چیست؟ برای مقابله جدی با آن چه باید آموخت و چه باید کرد؟

مراد من از کمونیسم

وقتی اظهار داشتم که شیوع کروناویروس ممکن است هوایی تازه برای تنفس کمونیسم پدید آورد چنانکه توقع می‌رفت دعوی مرا به سخره گرفتند. اگرچه به نظر می‌رسد برخورد قاطع دولت چین با این بحران کارگر افتاد - دست کم بسیار مؤثرتر از آنچه این روزها در ایتالیا شاهدیم - با وجود این منطق اقتدارگرای قدیمی کمونیست‌هایی که قدرت را در دست دارند محدودیت‌های خود را نیز هویدا کرد. یکی از این محدودیت‌ها این بود که ترس از گزارش خبرهای بد به کسانی که قدرت را در دست دارند (و البته به عموم مردم) بر نتایج عملی می‌چربد - گویا به همین علت بود که بنا به گزارش‌ها اولین کسانی که درباره شیوع ویروسی جدید خبررسانی کردند دستگیر شدند و گزارش‌هایی هست مبنی بر اینکه چیزی نظیر این همچنان روی می‌دهد.

بنا به گزارش بلومبرگ، «فشار برای راه‌اندازی مجدد کارها در چین پس از تعطیلی ناشی از شیوع کروناویروس رفته‌رفته وسوسه‌ای قدیمی را دوباره زنده می‌کند: دستکاری اطلاعات تا به مقامات ارشد همان چیزی را نشان دهد که می‌خواهند ببینند. این پدیده هم‌اینک در استان چجیانگ، مرکزی صنعتی در سواحل شرقی چین، در چندوچون مصرف برق جریان دارد. به شهادت آشنایان به موضوع، دست کم در سه شهر این استان حداقلی برای مصرف برق در کارخانه‌های محلی تعیین کرده‌اند زیرا می‌خواهند با دستکاری اطلاعات نشان دهند تولید در حال احیاشدن است. به گفته مردم، این قضیه بعضی شرکت‌ها را بر آن داشته تا حتی زمانی که کارخانه‌هایشان خالی است ماشین‌هایشان را به کار اندازند.»

همچنین می‌توان حدس زد وقتی کسانی که در رأس قدرتمند متوجه این تقلب می‌شوند چه پیش خواهد آمد: مدیران محلی متهم به خرابکاری و به شدت مجازات خواهند شد و بدین‌سان دور باطل بی‌اعتمادی بازتولید می‌شود... در اینجا به جولیان آسانژی چینی نیاز داریم که این جنبه پنهان روش برخورد دولت چین را با اپیدمی برای مردم افشا کند. پس اگر این

کمونیسمی که من در نظر دارم نیست، مراد من از کمونیسم چیست؟ برای درک منظور من، کافی است اعلامیه‌های عمومی سازمان بهداشت جهانی را بخوانید - این یکی از اعلامیه‌های اخیر آن سازمان:

تدروس ادهانوم گبرئیسوس، دبیر کل سازمان بهداشت جهانی، هفته گذشته گفت اگرچه مقامات بهداشت عمومی در سراسر جهان توانایی مبارزه موفق با شیوع این ویروس را دارند، سازمان ما نگران است که تراز تعهد سیاسی در بعضی کشورها از تراز تهدید کنونی پایین‌تر باشد. «حالا زمان آزمون و خطا نیست. وقت دست روی دست گذاشتن نیست. وقت بهانه‌آوردن و عذر تراشیدن نیست. وقت آن است که از هیچ کوششی فروگذار نکنیم. بعضی کشورها چند دهه است مشغول برنامه‌ریزی برای سناریوهایی نظیر این بوده‌اند. حال وقت پیاده‌کردن آن برنامه‌ها رسیده است.» به گفته تدروس، «این بیماری همه‌گیر را می‌توان عقب راند، منتها فقط با رویکردی جمعی و جامع و هماهنگ که کل دستگاه حکومت را درگیر کارزار کند.»

می‌توان به این گفته‌ها افزود که رویکردی چنین جامع باید بسیار فراتر از دموکراسی تک‌تک حکومت‌ها برود: می‌باید شامل بسیج محلی مردم برون از دایره نظارت دولت‌ها و همچنین تشریک مساعی و همکاری قوی و مؤثر بین‌المللی گردد.

اگر هزاران نفر به علت مشکلات تنفسی در بیمارستان‌ها بستری شوند، به شمار روزافزونی از دستگاه‌های تنفس مصنوعی نیاز خواهد بود و برای فراهم کردن آن‌ها دولت باید مداخله مستقیم کند، به همان ترتیب که در اوضاع و شرایط جنگی مداخله می‌کند، هنگامی که به هزاران هزار سلاح نیاز است و چاره‌ای جز تکیه به تشریک مساعی سایر دولت‌ها ندارد. عین یک عملیات نظامی، باید اطلاعات را به اشتراک گذاشت و نقشه‌ها کاملاً هماهنگ شده اجرا شود - منظورم از «کمونیسمی» که امروز بدان محتاجیم همین است، یا به قول ویل هاتن، اقتصاددان سیاسی بریتانیایی، «هم‌اینک، یک شکل از جهانی شدن مبتنی بر بازار آزاد فارغ از نظارت دولت که گرایش ساختاری به تولید بحران و بیماری‌های همه‌گیر دارد قطعاً در حال احتضار

است. اما صورت دیگری از جهان‌گستری که وابستگی متقابل و اولویت کنش جمعی متکی بر شواهد محکم و ادله قوی را به رسمیت می‌شناسد دارد به دنیا می‌آید.»

ضرورت هماهنگی و همکاری جهانی

در حال حاضر موضع غالب این است که «مسئولیت هر کشور با خودش». ویل هاتن در گاردین می‌نویسد «ممنوعیت‌های ملی بر صادرات محصولات کلیدی چون لوازم پزشکی در کار است و بعضی کشورها، در میانه کمبودهای محلی و رویکردهای قاراشمیش ابتدایی به مهار اوضاع، دست به دامان تحلیل خودشان از بحران می‌شوند».

شیوع همه‌گیر کروناویروس فقط نشان‌دهنده حد جهان‌گستری بازار آزاد نیست. در ضمن نشان‌دهنده حد به‌مراتب مهلک‌ترِ پوپولیسم ناسیونالیستی است که بر حاکمیت کامل دولت اصرار می‌ورزد: دیگر نمی‌توان از شعار «اول آمریکا (یا هر کس دیگر)!» حرف زد چراکه آمریکا را فقط از راه تشریک مساعی و همکاری جهانی می‌توان نجات داد.

خیال نکنید مشغول آرمان‌پروری و خیال‌پردازی‌ام. من دست به دامان همبستگی آرمانی شده میان مردمان نمی‌شوم - برعکس، بحران کنونی به‌وضوح نشان می‌دهد تشریک مساعی و همکاری جهانی به نفع بقای همگان و بقای تک‌تک ماست و تنها کاری است که می‌توان بر اساس خودخواهی عقلانی انجام داد. مسئله فقط بر سر کروناویروس نیست: خود کشور چین چند ماه پیش درگیر شیوع آنفولانزای خوکی در مقیاسی مهیب شد، و هم‌اکنون با تهدید قریب‌الوقوع هجوم ملخ‌ها دست به گریبان است. به‌علاوه، همانطور که اوئن جونز گوشزد کرده، بحران آب‌وهوایی بسیار بیش از کروناویروس مردمان را در سراسر جهان می‌کشد، اما این حقیقت خوفناک کسی را هول نمی‌کند، کسی ککش هم نمی‌گزد.

اگر از زاویه دید شکل بدبینانه‌ای از زندگی‌باوری به موضوع نگاه می‌کردیم، شاید وسوسه می‌شدیم کروناویروس را عفونتی سودمند تلقی کنیم که به نوع بشر امکان می‌دهد از شر افراد پیر و ضعیف و بیمار خلاص شود، انگار که بدین ترتیب می‌تواند علف‌های هرز نیمه‌پوسیده را از ریشه درآورد. از این منظر، کروناویروس عفونتی ثمربخش می‌نماید که به سلامت همه انسان‌های کره زمین مدد می‌رساند.

رهیافت کمونیستی موسعی که من از آن دفاع می‌کنم یگانه راه واقعی برای پشت سر نهادن چنین دیدگاه زندگی‌باور ابتدایی است. نشانه‌هایی از افول همبستگی بی‌قید و شرط همین حالا در مناقشات جاری به چشم می‌خورد، مانند یادداشت ذیل، در شرایطی که شیوع این ویروس در بریتانیا به حد فاجعه نزدیک شود، درباره نقش «سه فرزانه»^۱ هشدار داده‌اند: «می‌توان از ارائه خدمات نجات‌بخش در شرایط طغیان کروناویروس در بریتانیا به بیماران تحت پوشش نظام سلامت همگانی خودداری کرد اگر بخش‌های مراقبت ویژه با مشکلات جدی مواجه شوند. بنا به مفاد توافق‌نامه موسوم به پروتکل «سه فرزانه»، سه مشاور ارشد در هر بیمارستان وادار خواهند شد درباره جیره‌بندی لوازم مراقبت از بیماران، نظیر دستگاه‌های تنفس مصنوعی و تخت‌ها، در صورتی که ظرفیت بیمارستان‌ها پر شود تصمیم بگیرند.»

این «سه فرزانه» بر اساس چه معیارهایی باید تصمیم بگیرند؟ قربانی کردن ضعیف‌ترین و پیرترین بیماران؟ و آیا این وضعیت زمینه‌ساز فساد دامن‌گستر نخواهد شد؟ آیا رویه‌هایی از این دست نشان نمی‌دهند ما رفته‌رفته آماده اجرای سبانه‌ترین منطق تنازع بقا و بقای انساب می‌شویم؟ پس بار دیگر انتخاب آخر این است: یا این یا تلاش برای بازآفرینی نوعی کمونیسم.

۱۰ مارس ۲۰۲۰

منبع: راشاتودی

پی‌نوشت:

۱. طبق پروتکل «سه فرزانه» (Three wise men) در بریتانیا باید سه پزشک و در واقع سه مشاور ارشد در زمان ازدحام بیماران در بیمارستان‌ها درباره ارائه خدمات درمانی نظیر تخت و دستگاه تنفس و سایر خدمات ضروری پزشکی به بیماران تصمیم بگیرند. در هنگام شیوع همه‌گیر ویروس کرونا در این کشور «سه فرزانه» تصمیم می‌گیرند که اگر واحدهای مراقبت ویژه در یک مرکز درمانی کمبود امکانات داشتند، از ارائه خدمات درمانی به برخی از بیماران که حال‌شان وخیم است خودداری شود. «سه فرزانه» اشاره دارد به سه معنی که بر اساس انجیل متی برای ارج نهادن به عیسی در روز تولدش به دیدار او رفتند. م

نظارت و تنبیه، بله لطفاً

اسلاوی ژیشک، ترجمه: مهدی امیرخانلو، فرید درفشی

بسیاری از مفسران لیبرال و چپ‌گرا این نکته را گوشزد کرده‌اند که همه‌گیری ویروس کرونا به کار توجیه و مشروعیت دادن به تدابیر نظارتی و تنظیمی غیرمردمی‌ای می‌آید که تاکنون در جامعهٔ دموکراتیک غربی بی‌سابقه و غیرقابل تصور بوده‌اند. آیا قرنطینهٔ تمام ایتالیا احتلام بازیگوشانهٔ تمامیت‌خواهانی نبوده که اینک به واقعیت پیوسته است؟ تعجبی ندارد (دست‌کم چنان‌که فعلاً از قرائن برمی‌آید) که چین، با داشتن تجربهٔ گسترده در به‌کارگیری شیوه‌های دیجیتال برای نظارت اجتماعی، ثابت کرده در برخورد با فجایع همه‌گیر از همه مجهزتر است. آیا این گفته به معنای آن نیست که چین، دست‌کم از بعضی جنبه‌ها، همان آینده‌ی ماست؟ آیا رفته‌رفته به‌سوی نوعی وضعیت اضطراری جهانی پیش می‌رویم؟ آیا تحلیل‌های جورجو آگامبن به شکلی تازه فعلیت یافته است؟

دور از انتظار نیست که آگامبن خود به این نتیجه رسیده باشد: او به شیوه‌ای کاملاً متفاوت با اکثر مفسران با مسئله‌ی همه‌گیری ویروس کرونا مواجه شده است. آگامبن از این موضوع اظهار تأسف می‌کند که «تدابیر اضطراری در برابر پدیدهٔ موسوم به همه‌گیری ویروس کرونا سراسیمه، نامعقول و بدون هیچ وجهی به کار گرفته شده‌اند»، ویروسی که صرفاً نسخه‌ای دیگر از ویروس سرماخوردگی است. او در ادامه می‌پرسد: «چرا رسانه‌ها و مراجع قدرت تمام هم‌شان را صرف ایجاد جوی وحشت‌زا کرده‌اند، تا به این ترتیب یک وضعیت اضطراری حقیقی به وجود آورند که شامل وضع محدودیت‌های شدید بر عبور و مرور و نیز تعلیق فعالیت‌های زیستی و حرفه‌ای روزمره در همه‌جا شود؟»

آگامبن دلیل اصلی این «واکنش بی‌تناسب» را «تمایل روزافزون به بهره‌گیری از وضعیت اضطراری به‌منزلهٔ نوعی پارادایم معمول حکمرانی» می‌داند. تدابیر تحمیلی به دولت اجازه می‌دهد تا به‌واسطهٔ فرمانی اجرایی، محدودیت‌هایی جدی بر

آزادی‌مان وضع کند. «مثل روز روشن است که این قید و بندها هیچ تناسبی ندارد با تهدید آنچه بنا به نظر "شورای پناهندگان نروژ" (NRC) گونه‌ای سرماخوردگی معمولی به شمار می‌رود که تفاوت چندانی با سرماخوردگی‌های هر ساله‌مان ندارد... می‌توان گفت همین که تروریسم دیگر به کار توجیه تدابیر اضطراری نیامد، ابداع نوعی بیماری همه‌گیر می‌تواند بهانه‌ای عالی باشد برای گسترش تدابیری از این دست در فراسوی هر محدوده‌ای». دومین دلیل آن «ایجاد حالت ترس و وحشت است که طی سال‌های اخیر به آگاهی افراد رسوخ کرده و به نیازی واقعی برای ایجاد وضعیت‌های وحشت‌زای جمعی مبدل شده که در این زمینه نیز، بیماری همه‌گیر بهانه‌ای عالی به شمار می‌آید».

در این جا آگامبن جنبه‌ای مهم از کارکرد نظارت دولتی را در دوره بیماری همه‌گیر کنونی توصیف کرده است. با این همه، هنوز پرسش‌هایی باقی می‌ماند: نفع قدرت‌های دولتی در ایجاد این وحشت چیست، وحشتی که موجب بی‌اعتمادی به قدرت دولت می‌شود («آن‌ها به درد نخورند؛ اقدامات‌شان کافی نیست...») و در روند بازتولید بی‌دردسر سرمایه مزاحمت ایجاد می‌کند؟ آیا واقعاً نفع دولت و سرمایه در این است که بحرانی جهان‌گستر را شعله‌ور سازند تا، به این واسطه، فرمان‌روایی‌شان را تقویت کنند؟ نشانه‌های آشکاری وجود دارد از این که نه تنها مردم عادی، بلکه قدرت‌های دولتی نیز وحشت‌زده‌اند و از بی‌کفایتی‌شان در مهار اوضاع فعلی آگاهند؛ آیا این نشانه‌ها در واقع حيله و ترفندی بیش نیستند؟

واکنش آگامبن صورتی افراطی از موضع شایع چپ‌گرایانه‌ای است که «وحشت اغراق‌آمیز» ناشی از انتشار ویروس را به منزله اعمال قدرت دستگاه نظارت اجتماعی می‌بیند که رگه‌هایی از یک نژادپرستی تمام‌عیار هم به آن اضافه شده است («یا طبیعت مقصر است یا چین»). با این حال، این تفسیر اجتماعی چیزی از واقعیت تهدید کم نمی‌کند. آیا همین واقعیت ما را و نمی‌دارد تا خود عملاً آزادی‌مان را محدود کنیم؟ البته قرنطینه و تدابیر مشابه موانعی در برابر آزادی‌مان هستند و به آسانزهایی دیگر نیاز است تا سوءاستفاده‌های احتمالی از این تدابیر افشا شود. با وجود این، تهدید عفونت ویروسی نیز خود به طرز خارق‌العاده‌ای

مروج اشکال جدید هم‌بستگی محلی و جهانی شده است، علاوه بر این که لزوم نظارت بر خود قدرت را عیان کرده است. مردم حق دارند که دولت‌ها را مسئول بدانند: قدرت دست شماست، نشان دهید چند مرده حلاجید! چالش پیش روی اروپا این است که ثابت کند اقداماتی که چین انجام داده به شیوه‌ای شفاف‌تر و دموکراتیک نیز قابل اجراست: «چین تدابیری را عرضه کرده که اروپای غربی و ایالات متحده نمی‌توانند آن را عملی کنند، و این احتمالاً به ضرر خودشان تمام می‌شود. رک بگویم، اشتباه است اگر سهواً هر شکلی از سنجش و الگوسازی را "مراقبت" و هر نوع حکمرانی فعال را "نظارت اجتماعی" تفسیر کنیم. ما به واژگانی جدید و دقیق‌تر برای توصیف مداخله نیاز داریم.» [۱]

همه‌چیز بسته به این «واژگان دقیق‌تر» است: تدابیری را که یک بیماری همه‌گیر اقتضا می‌کند نباید ناآگاهانه به پارادایم رایج مراقبت و نظارتی تقلیل دهیم که متفکرانی چون فوکو به آن پرداخته‌اند. برای من ترسناک‌تر از تدابیر صورت گرفته از سوی چین (و ایتالیا و...) این است که آن‌ها این تدابیر را به نحوی ناکارآمد و نامتناسب با همه‌گیری به کار گیرند، و همزمان مراجع قدرت اطلاعات حقیقی را دست‌کاری و پنهان کنند.

راست‌گرایان افراطی و چپ‌گرایان قلابی هیچ یک با کل واقعیت بیماری همه‌گیر روبرو نشده‌اند و هر کدام به سبک و سیاق تقلیل‌گرانهٔ برساخت‌گرایان اجتماعی زهر آن را گرفته‌اند، به عبارت دیگر، آن را به سبب معنای اجتماعی‌اش محکوم کردند. ترامپ و سینه‌چاکانش بارها بر این موضوع تأکید کرده‌اند که بیماری نقشهٔ دموکرات‌ها و چینی‌ها برای شکست دادن او در انتخابات پیش‌رو است، در مقابل، برخی از چپ‌ها تدابیر در نظر گرفته شده از سوی دولت و نظام‌های سلامت را محکوم کرده‌اند چون آن‌ها را آمیخته به بیگانه‌هراسی دانسته‌اند و در نتیجه بر ادامهٔ عاداتی چون دست دادن و غیره پافشاری کرده‌اند. چنین موضعی از درک این پارادوکس عاجز است: دست ندادن و خود را منزوی کردن، در موقع مقتضی، همان شکل کنونی همبستگی است.

این روزها چه کسی توانایی دست دادن و در آغوش کشیدن دارد؟ برخوردارها. دکامرون اثر بوکاچو مجموعه‌ای است متشکل از داستان‌هایی که هفت زن و سه مرد جوان آن‌ها را حکایت می‌کنند؛ این زنان و مردان جوان به خانه بیلاقی دور از نظاری در خارج از فلورانس پناه برده‌اند تا از طاعونی که به جان شهر افتاده دوری کنند. طبقه نخبه و برگزیده مالی به ناحیه‌ای دورافتاده می‌گریزد و خود را با گفتن قصه‌هایی به سیاق کتاب دکامرون سرگرم می‌سازند. (مولتی‌میلیاردها پیش از این با هواپیماهای خصوصی‌شان دسته‌دسته به جزایر کوچک کارائیب کوچ کرده‌اند). حال دائماً در گوش ما مردمان عادی، که باید با ویروس‌ها سر کنیم، می‌خوانند: «وحشت نکنید!» ... و حال آن‌که تمام اطلاعاتی که به ما می‌رسد چیزی جز وحشت ایجاد نمی‌کند. موقعیت کنونی شبیه موقعیتی است که از دوره جوانی‌ام در کشوری کمونیستی به یاد دارم: هرگاه مقامات دولتی به مردم اطمینان می‌دادند که هیچ دلیلی برای وحشت کردن وجود ندارد، ما همگی این اطمینان دادن‌ها را نشانه‌هایی واضح از وحشت زده بودن خود آن‌ها تلقی می‌کردیم.

ولی وحشت روش مناسبی برای مواجه شدن با تهدیدی واقعی نیست. وقتی وحشت‌زده واکنش نشان می‌دهیم، تهدید را چنان که باید جدی نمی‌گیریم؛ برعکس، آن را بی‌اهمیت جلوه می‌دهیم. لحظه‌ای به این موضوع فکر کنید که خرید بیش از حد دستمال توالت چقدر مضحک به نظر می‌آید: در بحبوحه یک بیماری مهلک همه‌گیر، گویی اهمیتی دارد که به قدر کافی دستمال توالت در خانه داشته باشیم... خب، پس واکنش متناسب با همه‌گیری ویروس کرونا چیست؟ باید چه چیزهایی یاد بگیریم و چه کارهایی برای مقابله جدی با آن انجام دهیم؟

وقتی ادعا کردم همه‌گیری ویروس کرونا ممکن است جانی تازه به کالبد کمونیسم بدمد، چنان که انتظار می‌رفت، ادعایم را به سخره گرفتند. هرچند به نظر می‌رسد برخورد قاطع دولت چین با این بحران کارگر افتاد — دست کم نتیجه‌اش در چین بسیار بهتر از اوضاع و احوال فعلی ایتالیا است — با این حال، منطق اقتدارگرایی قدیمی کمونیست‌هایی که قدرت را در دست دارند، محدودیت‌هایش را نیز هویدا کرد. یکی از محدودیت‌ها این بود که ترس از گزارش خبرهای بد به دولت‌مردان (و نیز عموم

مردم) بر [اعلام] نتایج واقعی می‌چربد. به همین دلیل، کسانی که برای نخستین بار دربارهٔ ویروس جدید خبررسانی کردند بازداشت شدند، و برخی گزارش‌ها از ادامهٔ این بازداشت‌ها خبر می‌دهند: «فشاری که چینی‌ها را مجبور می‌کند پس از تعطیلی ناشی از کرونا به سر کار برگردند، وسوسه‌ای قدیمی را از نو زنده می‌کند: دست‌کاری اطلاعات برای نشان دادن چیزهایی با طبع مقام‌های ارشد. در حال حاضر، قاعدهٔ مصرف برق در استان چجیانگ، مرکزی صنعتی در سواحل شرقی چین، نمونه‌ای از همین پدیده را نشان می‌دهد. بنا به گفتهٔ شاهدان آگاه، دست‌کم سه شهر در این استان، ترازوی حداقلی برای مصرف برق در کارخانه‌های محلی تعیین می‌کنند تا قادر به جعل اطلاعاتی باشند که نشان‌گر احیای تولید است. برخی می‌گویند این کار باعث شده بعضی از شرکت‌ها، حتی در شرایطی که کارخانه‌هایشان خالی است، دستگاه‌هایشان را به کار بیاورند.»

همچنین می‌توان حدس زد وقتی کسانی که در رأس قدرت‌اند متوجه چنین تقلبی شوند چه اتفاقی می‌افتد: مدیران محلی را به اتهام کارشکنی شدیداً مجازات خواهند کرد و به این ترتیب دور باطل بی‌اعتمادی تکرار می‌شود... در این جا، لازم است ژولین آسانژی چینی بیاید و دربارهٔ پنهان‌کاری‌های دولت چین در برخورد با بیماری همه‌گیر افشاگری کند. حال اگر این کمونیسم همانی نیست که مدنظر من است، پس منظورم از کمونیسم چیست؟ برای فهم آن، کافی است نگاهی به اعلامیه‌های عمومی سازمان بهداشت جهانی بندازیم. مثلاً این یکی که اخیراً منتشر شده است: «رئیس سازمان بهداشت جهانی، دکتر تئودور آدهانوم، روز سه‌شنبه اعلام کرد که هرچند مقامات بهداشت عمومی در سراسر جهان توانایی جلوگیری از شیوع این ویروس را دارند، سازمان ما نگران است که تعهد سیاسی برخی کشورها با میزان تهدید بیماری متناسب نباشد. او گفت: "اکنون زمان آزمون و خطا نیست. زمان تسلیم نیست. زمان بهانه‌تراشی نیست. نباید از هیچ کوشش فروگذار کرد. کشورها چند دهه است که برای چنین پیشامدهایی برنامه‌ریزی کرده‌اند. حال وقت عمل به این برنامه‌ها است. می‌توان این همه‌گیری ویروسی را عقب راند، ولی تنها با رویکردی جمعی، هماهنگ و فراگیر که کل دستگاه حکومتی را درگیر ماچرا کند."»

می‌توان به این گفته‌ها افزود که چنین رویکرد فراگیری باید از حد دستگاه‌های منفرد حکومتی فراتر رود: باید هم شامل بسیج محلی افراد ورای حیطه نظارت دولتی باشد و هم شامل همکاری و هماهنگی قوی و کارآمد بین‌المللی. اگر هزاران نفر به علت مشکلات تنفسی در بیمارستان‌ها بستری شده‌اند، لازم است شمار بسیار بیشتری از دستگاه‌های تنفسی در دسترس آن‌ها قرار گیرد، و برای فراهم کردن این دستگاه‌ها، لازم است دولت مستقیماً به همان ترتیبی مداخله کند که در شرایط جنگی وقتی به هزاران سلاح نیاز است پا پیش می‌گذارد. همچنین لازم است با سایر دولت‌ها همکاری کند. باید، به روال یک عملیات نظامی، اطلاعات به اشتراک گذاشته شوند و نقشه‌ها کاملاً با هم هماهنگ باشند — منظورم از «کمونیسمی» که امروزه به آن محتاجیم همین است، یا، به قول ویل هاتن: «در حال حاضر، آن شکل از جهانی‌سازی بازارآزادیِ فارغ از نظارت و تنظیم دولتی که تمایلی ذاتی به تولید بحران و بیماری همه‌گیر دارد بدون شک رو به افول است. در عوض، شکلی دیگر از آن که وابستگی متقابل و اولویت عمل جمعی مبتنی بر اسناد و مدارک را به رسمیت می‌شناسد در حال ظهور است.» البته موضعی که می‌گوید «مسئولیت هر کشور با خودش است» هنوز دست بالا را دارد: «ممنوعیت‌هایی در سطح ملی برای صادرات محصولات اساسی همچون تجهیزات پزشکی دیده می‌شود، و به علت کمبودهای محلی و رویکردهای دلبخواهی و ابتدایی برای مهار اوضاع، کشورهایی هستند که بر مبنای تحلیل خودشان از بحران موجود پیش می‌روند.»

همه‌گیری ویروس کرونا تنها نشان‌گر محدودیت جهانی‌سازی بازار نیست، بلکه محدودیت به مراتب مهلک‌تر پوپولیسم ناسیونالیستی‌ای را آشکار می‌کند که بر حاکمیت کامل دولتی اصرار می‌ورزد. دیگر دوره‌ شعارهایی چون «اول آمریکا (یا هر جای دیگر)» سر آمده است، زیرا آمریکا تنها می‌تواند از طریق نوعی هماهنگی و همکاری جهانی نجات پیدا کند. این که می‌گویم خیالات یوتوپایی نیست؛ من به همبستگی ایدئالی‌شده میان انسان‌ها علاقه‌ای ندارم. برعکس، به نظرم بحران کنونی به‌وضوح نشان می‌دهد که همبستگی و همکاری جهانی به نفع بقای فرد فرد ماست و تنها عمل خودخواهانه‌ی معقولی است که می‌توان انجام داد. مسئله صرفاً ویروس کرونا نیست: چین خود مدتی پیش درگیر شیوع آنفلوآنزای خوکی در مقیاسی عظیم

بود، و اکنون نیز با تهدید قریب‌الوقوع هجوم ملخ‌ها طرف است. به علاوه، همان‌طور که اوون جونز گوشزد کرده، بحران‌های

اقلیمی بسیار بیشتر از ویروس کرونا قربانی می‌گیرد، با این‌همه، کسی از این بابت هراسی ندارد...

اگر از موضع یک حیات‌باور کلبی‌مسلك به موضوع بنگریم، شاید وسوسه شویم ویروس کرونا را نوعی عفونت سودمند بدانیم که

بشر را از شر افراد پیر، ضعیف و بیمار خلاص می‌کند، همچون کسی که علف‌های هرز فاسد را از ریشه درمی‌آورد، و به این

ترتیب، به سلامت جهانی کمک می‌کند. رویکرد کمونیستی فراگیری که من از آن دفاع می‌کنم تنها راه واقعی برای رها شدن

از شر این موضع حیات‌باورانه بدوی است. در مناقشات جاری پیشاپیش نشانه‌هایی از محدودکردن همبستگی بی‌قیدوشرط

هویدا است، مثلاً در این یادداشت درباره اهمیت نقش «سه مرد فرزانه» زمانی که همه‌گیری در بریتانیا به مرز فاجعه برسد:

«پزشکان ارشد هشدار داده‌اند در شرایط طغیان ویروس کرونا در بریتانیا، در صورتی که بخش‌های مراقبت‌های ویژه با

مشکلاتی جدی مواجه شوند، می‌توان از ارائه خدمات نجات‌بخش به بیماران تحت پوشش نظام سلامت همگانی صرف نظر

کرد. بنا به مفاد پروتکل موسوم به "سه مرد فرزانه"، لازم است سه مشاور ارشد در هر بیمارستان در این باره تصمیم بگیرند

که در صورت پر شدن ظرفیت بیمارستان‌ها، خدمات درمانی همچون دستگاه‌های تنفس مصنوعی و تخت‌ها را چگونه

جیره‌بندی کنند». حال این «سه مرد فرزانه» بر مبنای چه معیارهایی باید تصمیم بگیرند؟ قربانی کردن ضعیف‌ترین‌ها و

پیرترین‌ها؟ آیا چنین وضعیتی زمینه‌ساز فساد گسترده نخواهد شد؟ آیا رویه‌هایی از این دست نشان نمی‌دهند که ما

رفته‌رفته آماده می‌شویم بر مبنای سبانه‌ترین منطق بقای اصلح رفتار کنیم؟ پس بار دیگر، آن‌چه در نهایت پیش‌رو داریم

انتخاب میان چنین وضعیتی و ابداع دوباره نوعی کمونیسم است.

اما اوضاع پیچیده‌تر از این‌ها است. وقتی رسانه‌های ما تعطیلی یا لغو چیزی را اعلام می‌کنند، انگار که قاعده باشد، یک محدوده

زمانی مشخص هم به آن اضافه می‌کنند: همان فرمول «مدارس تا ۴ آوریل تعطیل خواهد بود»، و این از همه برای من زنده‌تر

است. توقع همه این است که، بعد از رسیدن به نقطه اوج که باید زود هم از راه برسد، وضعیت به حالت عادی برخواهد گشت.

در همین مورد، به من اطلاع داده‌اند که یک سمپوزیوم دانشگاهی تا سپتامبر به تعویق افتاده... نکته این است که حتی وقتی زندگی بالاخره به حالت عادی برگردد، این همان عادی بودن نیست که قبل از شیوع به آن عادت کرده بودیم: آن چه به عنوان بخشی از زندگی روزمره بدان خو گرفته بودیم دیگر قطعی فرض نمی‌شود؛ باید زیستن شکلی بس شکننده‌تر از زندگی را که آمیخته با خطر دائمی است بیاموزیم، خطراتی که یک گوشه کمین کرده‌اند.

به همین دلیل، باید انتظار داشته باشیم که همه‌گیری‌های ویروسی ابتدایی‌ترین تعامل‌های ما با سایر افراد و اشیاء پیرامون — از جمله بدن‌های خودمان — را تحت تأثیر قرار دهند: از دست زدن به چیزهایی که ممکن است «کثیف» باشند (و ما ندانیم) بپرهیزید، به دستگیره‌ها دست نزنید، از بغل کردن دیگران و دست دادن با آن‌ها بپرهیزید... حتی مراقب باشید بر بدن و حرکات غیرارادی‌تان هم تسلط داشته باشید: به بینی‌تان دست نزنید یا چشم‌تان را نمالید — خلاصه با خودتان ور نروید. بنابراین فقط دولت و عامل‌های دیگر نیستند که بر ما نظارت می‌کنند؛ ما هم باید بیاموزیم بر خود نظارت و مراقبت داشته باشیم! شاید فقط واقعیت مجازی امن شمرده شود، و حق حرکت آزادانه در فضای باز و هوای آزاد برای جزایز متعلق به مولتی‌میلیاردها حفظ شود.

اما همین‌جا هم، در سطح واقعیت مجازی و اینترنت، نباید فراموش کنیم که در چند دهه اخیر اصطلاح «ویروس» و «ویروسی» بیش از همه به ویروس‌های دیجیتالی اطلاق شده که به فضای وب ما سرایت کرده بودند و ما از وجودشان بی‌خبر بودیم، دست‌کم تا وقتی قدرت مخرب‌شان (فرضاً برای نابودی اطلاعات یا هارددرایوهای ما) آزاد نشده بود. آن چه اکنون شاهدش هستیم بازگشت به معنای تحت‌اللفظ اصلی این اصطلاح در ابعادی وسیع است: عفونت‌های ویروسی در هر دو بعد واقعی و مجازی دست به دست هم داده‌اند.

بنابراین باید کل موضع‌مان در قبال زندگی را تغییر دهیم، در قبال هستی‌مان در مقام موجوداتی زنده در بین سایر شکل‌های حیات. به عبارت دیگر، اگر «فلسفه» نامی است که بر جهت‌گیری اساسی‌مان در زندگی می‌گذاریم، باید نوعی انقلاب فلسفی

حقیقی را از سر بگذرانیم. شاید از الیزابت کوبلر - راس و کتابش، **در باب مرگ و مردن**، چیزی راجع به واکنش‌مان در برابر همه‌گیری ویروس کرونا بیاموزیم، کتابی که در آن پنج مرحله از شیوه واکنش افراد به ابتلا به یک بیماری لاعلاج در چارچوبی مشهور گرد آمده است. این پنج مرحله عبارتند از: **انکار** (فرد صراحتاً از قبول واقعیت سر باز می‌زند: «محال است رخ داده باشد، برای من نه.»)؛ **خشم** (که وقتی دیگر واقعیت را انکار نمی‌کنیم فوراً می‌کند: «چطور این برای من رخ داد؟»)؛ **چانه‌زنی** (امید بستن به این که شاید به‌طریقی اثر واقعیت را به تعویق اندازیم یا تخفیف دهیم: «فقط آن قدر زنده بمانم که فارغ‌التحصیل شدن بچه‌هایم را ببینم.») **افسردگی** (قطع مایه‌گذاری لیبیدویی: «من که قرار است بمیرم، چرا بیخود خودم را به زحمت بیندازم؟»)؛ **پذیرش** («نمی‌توانم با آن بجنگم، باید خود را برایش آماده کنم.»). بعد از آن، کوبلر - راس می‌تواند این مراحل را بر هر شکلی از خسران شخصی فاجعه‌آمیز اطلاق کند (بیکاری، مرگ عزیزان، طلاق، اعتیاد). او البته تأکید می‌کند که مراحل مذکور ضرورتاً به همین ترتیب رخ نمی‌دهند، و همه بیماران هم هر پنج مرحله را ضرورتاً از سر نمی‌گذرانند.

هر زمان جامعه با اختلالی تروماتیک مواجه می‌شود می‌توانیم همین مراحل پنجگانه را تشخیص دهیم. محض نمونه، خطر فاجعه زیست‌محیطی را در نظر بگیریم: نخست، مایلیم انکارش کنیم (مطلقاً پارانویا است، این اتفاقات صرفاً نوسانات معمول الگوهای آب و هوایی هستند)؛ بعد نوبت به خشم می‌رسد (نسبت به شرکت‌های بزرگی که محیط زیست‌مان را آلوده می‌کنند، نسبت به حکومت که خطرها را نادیده می‌گیرد)، بعد چانه‌زنی (اگر زباله‌ها را بازیافت کنیم شاید بتوانیم وقت بخریم؛ وانگهی، نیمه‌پرش را هم باید دید: می‌توانیم گیاهان گروئنلندی را پرورش دهیم، کشتی‌ها می‌توانند در مسیر شمالی کالاهای خیلی سریع‌تر از چین به آمریکا برسانند، زمین‌های حاصلخیز جدید در اثر آب شدن زمین‌های یخ‌بسته قطبی در شمال سیبری به دست می‌آیند...)، افسردگی (دیگر دیر شده، محکوم به فنایم...)، و، سرانجام، پذیرش: ما با خطری جدی مواجه‌ایم و باید روش زندگی‌مان را بالکل تغییر دهیم!

همین الگو در مورد تهدید فزاینده نظارت دیجیتال بر زندگی انسان‌ها صدق می‌کند: اول می‌خواهیم انکار کنیم (مبالغه می‌کنند، پارانویای چپ‌ها است، هیچ عاملی نمی‌تواند فعالیت روزانه ما را کنترل کند...)، بعد خشم‌مان فوران می‌کند (علیه شرکت‌های بزرگ و سرویس‌های جاسوسی دولت‌ها که ما را بهتر از خودمان می‌شناسند و از این شناخت‌شان برای کنترل و سوءاستفاده از ما استفاده می‌کنند)، تا نوبت به چانه‌زنی برسد (مسئولان حق دارند دنبال تروریست‌ها باشند، اما حق تجاوز به حریم خصوصی ما را ندارند...)، و افسردگی (دیگر دیر شده، حریم خصوصی‌مان بر باد رفت، دوره آزادی‌های فردی گذشت)، و سرانجام پذیرش: نظارت دیجیتال تهدیدی برای آزادی ماست؛ باید مردم را از همه ابعادش آگاه کنیم و علیه‌اش بجنگیم!

حتی در عرصه سیاست هم این الگو صدق می‌کند، مثلاً در مورد ترومای انتخاب ترامپ به ریاست جمهوری: واکنش کسانی که به این تروما مبتلا شدند نخست انکار بود (نگران نباشید، ترامپ فقط یک شیاد است، با به قدرت رسیدن او هیچ‌چیز واقعاً تغییر نمی‌کند)، بعد خشم (نسبت به نیروهای اهریمنی‌ای که او را به قدرت رساندند، نسبت به پوپولیست‌هایی که از او حمایت کردند و بنیاد اخلاقی ما را به خطر انداختند...)، چانه‌زنی (هنوز همه‌چیز از دست نرفته، می‌توان ترامپ را مهار کرد، کفایت بعضی از افراط‌کاری‌هایش را تحمل کنیم...)، افسردگی (ما در مسیر فاشیسم افتاده‌ایم، دموکراسی در آمریکا بر باد رفت)، و پذیرش: یک رژیم سیاسی جدید در آمریکا به وجود آمده، ایام خوش قدیم دموکراسی آمریکا سر آمده، بیا بید با خطر مواجه شویم و با خونسردی برای غلبه بر پوپولیسم ترامپ برنامه بریزیم...

در قرون وسطی، جمعیت شهری متأثر از علائم طاعون به همین نحو عمل می‌کرد: اول انکار، سپس خشم (نسبت به زندگی معصیت‌بار ما که به خاطرش مجازات می‌شویم، یا حتی نسبت به خدای بی‌رحمی که آن شکل از زندگی را ممکن کرد)، سپس چانه‌زنی (خیلی ناراحت‌کننده است، باید از بیماران دوری کنیم...)، سپس افسردگی (زندگی‌مان به آخر رسید)، سپس — این بامزه است — عیاشی (حالا که زندگی‌مان به آخر رسیده، بیا شیرۀ لذت این زندگی را بمکیم — مشروب، سکس...)، و دست آخر، پذیرش: گذشته‌ها گذشته، بیا بید حتی‌الامکان جواری رفتار کنیم که انگار زندگی عادی در جریان است...

و آیا این همان شیوه رفتار ما در برابر همه‌گیری ویروس کرونا در پایان سال ۲۰۱۹ نیست؟ نخست شاهد انکار بودیم (چیز خاصی نیست، فقط چند آدم بی‌مسئولیت در دل همه وحشت می‌اندازند)؛ سپس خشم (معمولاً به شکلی نژادپرستانه یا ضدولتی: چینی‌های کثیف مقصرند، دولت ناکارآمد است...)؛ بعد نوبت به چانه‌زنی می‌رسد (قبول، قربانی هم گرفته، ولی به اندازه سارس جدی نیست، می‌توانیم میزان خسارت را محدود کنیم...)؛ اگر این‌هم جواب نداد، افسردگی ظاهر می‌شود (خودمان را گول زنیم، کارمان تمام است). اما پذیرش به چه شکل خواهد بود؟ نکته عجیبی که در مورد این همه‌گیری مشاهده میشود خصوصیت مشترک آن با دور اخیر اعتراضات اجتماعی است (در فرانسه، هنگ‌کنگ، ...): این‌ها ناگهان طغیان نمی‌کنند تا بعد از دور خارج شوند؛ نه، آن‌ها می‌مانند و مداومت نشان می‌دهند، ترس و شکنندگی دائمی به زندگی ما وارد می‌کنند. اما پذیرش در این مورد می‌تواند دو مسیر مختلف در پیش بگیرد. می‌تواند صرفاً به معنی عادی‌سازی دوباره بیماری باشد: قبول، آدم‌ها می‌میرند، ولی زندگی ادامه دارد، شاید محاسن خودش را داشته باشد... یا، پذیرش می‌تواند (و باید) ما را وادار به گذر از وحشت و توهم، و بسیج خود برای عمل در قالب همبستگی جمعی کند.

آن‌چه باید بپذیریم، آن‌چه باید با آن کنار بیاییم، این است که نوعی لایه زیرین حیات، حیات نامرده، به‌شکلی احمقانه تکراری، و ماقبل جنسی ویروس، که همیشه این‌جا بوده و همیشه همچون شبیحی تیره با ما خواهد بود، نفس بقای ما را تهدید می‌کند و درست زمانی که انتظارش را نداریم فوران می‌کند. در سطحی از این‌هم عام‌تر، همه‌گیری ویروسی ما را به یاد خصلت تصادفی و بی‌معنای زندگی‌مان می‌اندازد: اهمیتی ندارد که ما انسان‌ها چه بنای معنوی باشکوهی به جهان عرضه کرده‌ایم، زیرا تصادف طبیعی احمقانه‌ای مثل یک ویرس یا خرده‌سیاره می‌تواند به آن پایان دهد... بماند که درس بوم‌شناسی این است که ما انسان‌ها چه‌بسا ندانسته در این پایان سهیم باشیم.

برای روشن تر کردن موضوع، می‌خواهم بی‌شرمانه تعریفی رایج را نقل قول کنم: ویروس‌ها عبارتند از «هرگونه عامل عفونت‌زا، معمولاً فرامیکروسکوپی، که در صورتی که پروتئین باشند از اسید نوکلئیک، RNA یا DNA، تشکیل شده‌اند: به حیوانات، گیاهان و باکتری‌ها سرایت می‌کنند و تنها در سلول‌های زنده تکثیر می‌شوند: ویروس‌ها را واحدهای شیمیایی غیرزنده یا گاه ارگانسیم‌های زنده به شمار می‌آورند.» همین نوسان میان زندگی و مرگ کلیدی است: ویروس‌ها نه زنده‌اند نه مرده، به معنایی که معمولاً از این کلمات می‌شناسیم. آن‌ها زندگان مرده یا مردگان متحرکند: ویروس به‌واسطه تمایزش به تکثیر زنده است، اما نوعی درجه صفر حیات است، نوعی کاریکاتور زیست‌شناختی از خود زندگی و نه چندان از رانه مرگ، آری، زندگی در احمقانه‌ترین سطح تکرار و دستکاری. با این حال، ویروس شکلی ابتدایی از زندگی نیست که شکل‌های پیچیده‌تر از آن زاده شوند. مطلقاً انگل‌گونه است؛ با سرایت به ارگانسیم‌های پیچیده‌تر و عفونی کردن آن‌ها خود را تکثیر می‌کند (وقتی ویروسی به ما انسان‌ها سرایت می‌کند، ما صرفاً به‌عنوان دستگاه تکثیرش عمل می‌کنیم). راز ویروس در همین تلاقی قطب‌های مخالف — ابتدایی و انگل‌گونه — نهفته است: ویروس‌ها نمونه‌ای هستند از آن‌چه شلینگ «پس‌مانده رفع‌ناشدنی» می‌نامید، پس‌مانده‌ای از پست‌ترین شکل حیات که در هیئت محصول نقص و ناکارآمدی سازوکارهای والاتر تکثیر ظاهر می‌شود و به تسخیر (سرایت به) آن‌ها ادامه می‌دهد، پس‌مانده‌ای که هرگز نمی‌تواند به‌عنوان سویه‌ای فرعی از سطح بالاتری از حیات از نو ادغام شود.

در این‌جا با چیزی مواجه می‌شویم که هگل آن را «داوری نظروزرانه» می‌خواند، داوری یا حکمی که بر این‌همانی والاترین و پست‌ترین امور تأکید می‌کند. همه با مثال هگل در «پدیدارشناسی روح»، که نتیجه تحلیل او از مجموعه‌شناسی است، آشناییم: «روح استخوان است». مثال ما باید این باشد: «روح ویروس است». آیا روح بشر ضمناً نوعی ویروس نیست که مثل انگل از جانور بشری تغذیه می‌کند، از آن به‌خاطر بازتولید خود بهره می‌کشد، و گاه آن را در معرض تخریب قرار می‌دهد؟ و، از

آنجا که رسانه روح زبان است، نباید فراموش کنیم که زبان نیز، در پایین‌ترین سطحش، چیزی ماشینی است و از قواعدی تشکیل شده که مجبوریم آن‌ها را بیاموزیم و از آن‌ها پیروی کنیم.

ریچارد داوکینز زمانی مدعی شد میم‌ها «ویروس‌های ذهن» اند. به زعم او، این کلیشه‌ها یا عادات تقلیدی موجوداتی انگل‌وارند که ذهن بشر را به «مستعمره» خود بدل می‌سازند و از آن به‌عنوان وسیله‌ای برای تکثیر خود استفاده می‌کنند. مبدع این ایده کسی جز لف تولستوی نیست. در قیاس با داستایفسکی، تولستوی معمولاً جذابیت خیلی کمتری برای ما دارد — یک رئالیست ناجور از مد افتاده که، برعکس اضطراب وجودی داستایفسکی، اساساً جایی در مدرنیته ندارد. اما شاید وقتش رسیده باشد که از او با تمام قوا اعاده حیثیت کنیم. از او و نظریه یگانه‌اش درباره هنر و نوع بشر به‌طور کلی، که در آن طنین برداشت داوکینز از میم‌ها را می‌شنویم. «افراد بشر هومونیدهایی هستند با مغزهایی عفونت‌کرده که میزبان میلیون‌ها عضو همزیست فرهنگی‌اند، و صحنه‌گردانان اصلی آن‌ها نیز همان نظام‌های همزیستی‌اند که نام‌شان را زبان می‌گذاریم» [۲] — آیا این نقل قول از دنیل دنت مطلقاً انگ تولستوی نیست؟ مقوله اساسی انسان‌شناسی تولستوی «عفونت» است: سوژه بشری نوعی رسانه منفعل میان‌تهی است که عناصر ناخوشی‌آور فرهنگی به آن سرایت می‌کنند، عناصری که مثل باسیل‌های واگیردار، از فردی به فرد دیگر منتقل می‌شوند و گسترش می‌یابند. تولستوی این استعاره را تا نهایتش پیش می‌برد: او نوعی خودآیینی معنوی راستین را در مقابل این گسترش واگیرهای ناخوشی‌آور علم نمی‌کند؛ تصویری قهرمانانه از تعلیم و تربیت در آثار او یافت نمی‌شود که به افراد اجازه دهد از شر باسیل‌های واگیردار عفونت‌زا خلاص و به سوژه‌های اخلاقی خودآیین بالغ بدل شوند. تنها نزاع موجود، نزاع میان عفونت‌های خوب و بد است: مسیحیت نیز خود یک بیماری مسری است، گیرم — به زعم تولستوی — یک بیماری خوب باشد.

شاید این دل‌آشوب‌ترین چیزی است که می‌توانیم از اپیدمی ویروسی کنونی بیاموزیم: وقتی طبیعت با ویروس‌هایش به ما حمله می‌کند، به نحوی پیام خودمان را به ما برمی‌گرداند. پیام این است: کاری که تو با من کردی، من حالا با تو می‌کنم.

پی نوشت: ها:

۱. بنجامین براتون، گفت‌وگوی شخصی.

۲. Daniel Dennett, *Freedom Evolves*, London: penguin Books 2004, p. 173.

دشمن آن بیرون نیست، دشمن درون ماست

جورجو آگامبن، ترجمه: صالح نجفی

جورجو آگامبن می‌پرسد «جامعه‌ای که ارزشی جز بقا نمی‌شناسد دیگر چه صیغه‌ای است؟» آگامبن این سوال را در متنی مطرح می‌کند که به زبان ایتالیایی در وبلاگ «Quodlibet» منتشر شد و ترجمه انگلیسی آن به قلم آدم کتسکو صورت بسته است. مترجم انگلیسی آن را جواب غیرمستقیم این فیلسوف مهم اروپایی به مناقشه‌ای وصف می‌کند که بر سر مقاله او درباره واکنش دولت ایتالیا به شیوع کروناویروس درگرفت. این مقاله در ضمن در نشریه اروپایی روانکاوی هم درج شد، در عصاره‌ای از تأملات درباب «کروناویروس و فیلسوفان».

ترس مشاور کم‌بضاعتی است ولی موجب می‌شود بسیاری مسائل که آدم‌ها خود را به ندیدن‌شان می‌زدند عیان شود. مسئله اظهار عقیده درباره میزان وخامت این بیماری نیست. باید بپرسیم شیوع این بیماری چه پیامدهای اخلاقی و سیاسی دارد. موج هول و هراسی که کشور ما را فلج کرده است قبل از هرچیز به وضوح نشان می‌دهد جامعه ما دیگر به چیزی جز حیات برهنه اعتقاد ندارد. مثل روز روشن است که ایتالیایی‌ها در عمل آماده‌اند همه‌چیز را - اوضاع عادی زندگی را، روابط اجتماعی را، کار را، حتی دوستی، عواطف، و معتقدات دینی و سیاسی خویش را - قربانی خطر بیمارشدن کنند. حیات برهنه - و خطر از دست‌دادن آن - چیزی نیست که بتواند آدم‌ها را متحد سازد، چیزی است که آن‌ها را نابینا می‌کند و متفرق می‌سازد. دیگر انسان‌ها همان‌طور که در رمان «مخطوبین» الساندرو مانزونو در وصف طاعون می‌خوانیم (رمانی که اول‌بار در سال ۱۸۲۷ در ایتالیا به چاپ رسید) اکنون صرفاً پخش‌کننده‌ها و سرایت‌دهنده‌های بالقوه بیماری همه‌گیر تلقی می‌شوند که به هر قیمت باید از تماس با ایشان پرهیز کرد و باید فاصله دست‌کم یک متر را با آنها حفظ کرد. مردگان - مردگان ما - حق دفن‌شدن ندارند و

معلوم نیست چه بر سر پیکر بی جان دلداران ما خواهد آمد. همسایه ما از صفحه روزگار حذف شده است و عجباً که کلیسایها در این باب مهر سکوت بر لب زده‌اند. چه بر سر روابط انسانی در کشوری می‌آید که خود را عادت می‌دهد به این شیوه زیستن که کسی نمی‌داند تا کی ادامه خواهد یافت.

بیماری همه‌گیر حقیقت دیگری را هم که در خوفناکی کم از حقیقت اول ندارد با وضوح تمام بر ما پدیدار می‌سازد: وضعیت اضطراری که دولت‌های ما چندی است ما را بدان عادت داده‌اند برآستی از حالت استثناء درآمده و قاعده شده است. در گذشته بیماری‌های همه‌گیر حادث‌تری شیوع یافته اما هیچکس در هیچ مورد به صرافت اعلام وضع اضطراری آنگونه که در مورد جاری می‌بینیم نیفتاده بوده، وضعیتی که ما را حتی از جابجاشدن بازمی‌دارد. مردم به‌قدری به زیستن در وضعیت بحران دائمی و اضطرار دائمی خو کرده‌اند که انگار دیگر حواس‌شان نیست زندگی‌شان تا حد وضعیتی سراپا زیستی (زنده‌بودن و دیگر هیچ) سقوط کرده. انگار حواس‌شان نیست که زندگی‌شان نه‌تنها از هر جنبه اجتماعی و سیاسی که از هر جنبه انسانی و عاطفی نیز تهی شده است. جامعه‌ای که در وضع اضطرار دائمی می‌زید نمی‌تواند جامعه‌ای آزاد باشد. ما به‌راستی در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که آزادی را در مسلخ آنچه «مصالح امنیتی» می‌خوانند قربانی کرده است و بدین‌سان خود را محکوم کرده به زیستن در حالت ترس و ناامنی دائمی.

عجب نیست اگر کسی درباره این ویروس سخن از جنگ بگوید. اقدامات اضطراری به‌واقع ما را ملزم می‌کنند در شرایط حکومت نظامی و منع رفت‌وآمد زندگی کنیم. ولی جنگ با دشمنی نامرئی که در وجود هر شخصی می‌تواند کمین کند بی‌معنی‌ترین جنگ قابل تصور است. این به‌راستی جنگی داخلی است. دشمن آن بیرون نیست، دشمن درون ماست.

مایه اصلی نگرانی نه‌چندان یا نه‌فقط شرایط حال حاضر بلکه شرایط آینده است. همان‌طور که جنگ‌ها مجموعه‌ای از ادوات فنی نامیمون برای روزگار صلح به میراث گذاشته‌اند، از سیم‌های خاردار تا نیروگاه‌های هسته‌ای، به احتمال زیاد خیلی‌ها خواهند کوشید اقداماتی را که دولت‌ها برای حفظ سلامت افراد جامعه در وضعیت اضطراری جاری به عمل آوردند و قبلاً موفق

به تحقق آن‌ها نشده بودند حتی پس از پایان این وضعیت ادامه دهند: بستن دانشگاه‌ها و مدرسه‌ها و تدریس فقط به صورت آنلاین، متوقف کردن کامل نشست‌ها و گفت‌وگوهای حضوری به دلایل سیاسی یا فرهنگی، و بسنده کردن به ردوبدل پیام‌های دیجیتالی، و هر جا ممکن بود استفاده از ماشین‌ها به جای هرگونه تماس - هرگونه سرایت - میان انسان‌ها.

۱۷ مارس ۲۰۲۰

منبع: **European Journal of Psychoanalysis**

ویروسی بس بسیار بشری

ژان لوک نانسی، ترجمه: صالح نجفی

بارها و بارها شنیده‌ایم که از ۱۹۴۵ به بعد اروپا همواره جنگ‌هایش را به دیگر نقاط جهان صادر می‌کرده است. اروپا که در سال‌های جنگ دوم از هم‌گسیخته و پاشیده بود یک کار بیشتر نمی‌توانست بکند: ناگزیر بود تفرقه‌ای را که دامنگیرش شده بود در مستعمره‌های سابق خویش بگستراند، آن‌هم مطابق با اتحادها و تنش‌های پرفراز و نشیبش با قطب‌های جدید قدرت در جهان. اروپا در حد فاصل این قطب‌های نوظهور، بلوک شرق و بلوک غرب، خاطره‌ای بیش نبود، گویانکه همچنان وانمود می‌کرد آینده‌ای دارد.

و اینک اروپا در کار وارد کردن است. نه فقط مال التجاره که دیرزمانی است وارد می‌کرده بلکه پیش و بیش از هر چیز جمعیت‌های انسانی - و این هم واردات تازه‌ای نیست، هرچند رفته‌رفته ابعادی اضطراری و چه‌بسا حاد و توان‌کاه می‌یابد - و این روند با سرعتی پیش می‌رود تابع جنگ‌هایی که اروپا صادر می‌کند و همچنین مسائل زیست‌محیطی (که آنها هم در اصل ریشه در اروپا دارند). امروزه اروپا در کار واردات یک بیماری عفونی ویروسی است.

این یعنی چه؟ مسئله فقط بر سر گسترش بیماری و ناقل‌های آن نیست که بردارها و خط سیرهای خاص خود را دارد. اروپا مرکز جهان نیست - حاشا و کلاً - اما اصرار دارد به ایفای نقش قدیمی خود در مقام الگو یا سرمشق ادامه دهد. ممکن است در دیگر نقاط جهان جاذبه‌هایی بس نیرومند و فرصت‌هایی پرجاذبه در کار باشند. بعضی از این فرصت‌ها سنتی و شاید منسوخ باشند، مانند آنچه در آمریکای شمالی می‌بینیم؛ بعضی فرصت‌ها تازه‌ترند، مانند آنچه در آسیا و آفریقا شاهدیم (بگذریم از مورد ویژه آمریکای جنوبی که در آن بسیاری از ویژگی‌های اروپایی با دیگر ویژگی‌ها ترکیب می‌شوند). ولی اروپا، دست‌کم به عنوان پناهگاهی برای پناهجویان، مکانی کم‌وبیش خواستنی‌تر می‌نمود یا خود را چنین مکانی می‌انگاشت.

این تئاتر کهن‌سال سرمشق‌سازی - سرمشق عدل و علم و دموکراسی و زیبایی و برخورداری - میل‌های متعددی را برمی‌انگیزد، گیرم خود این میل‌ها به چیزهایی نخنما و کهنه چسبیده باشند. بدین‌قرار، اروپا همچنان پذیرای گردشگران است هرچند نه پذیرای کسانی که استطاعت برآوردن چنین میل‌هایی را ندارند. پس عجب نیست که ویروسی وارد قاب این تصویر شود.

این هم عجیب نیست که این ویروس در اروپا در مقایسه با خاستگاهش آشفستگی و پریشانی بیشتری به بارمی‌آورد. راستش، چین از پیش نظم را برقرار کرده بود، هم در امور بازارها هم در برخورد با بیماری‌ها. در مقابل، اروپا در حالتی از بی‌نظمی نسبی گرفتار بود: ناهماهنگی میان ملت‌ها و میان امیدها و آرمان‌ها. این بی‌نظمی به بلا تکلیفی و سراسیمگی و ناتوانی از سازگارشدن با شرایط جدید انجامید. برعکس، ایالات متحده بلافاصله دست به دامان کناره‌گرایی و خودتافتگی جداافتاده‌انگاری و توانایی اخذ تصمیم راسخ خویش شد. اروپا همواره کوشیده خود را -جهانی را که پیوسته در کار کشف و اکتشاف و استثمار آن بوده- پیدا کند و با این‌همه هنوز که هنوز است جایگاه خود را نشناخته است.

همان زمان که به نظر می‌رسید اولین کانون شیوع این بیماری عالمگیر مهار شده است و بسیاری از کشورهایی که هنوز بدان آلوده نشده بودند درهای خود را به روی اروپایی‌ها و چینی‌ها بستند، اروپا کانون زمین‌لرزه بیماری عالمگیر شد. در اروپا بود که متوجه انباشت اثرات زیان‌بار سفرهای (تجاری و تفریحی و پژوهشی) اروپایی‌ها به چین و سفرهای (تجاری و تفریحی و پژوهشی) چینی‌ها و سایر اقوام و ملل به اروپا و تاثیر بلا تکلیفی‌های عمومی خود اروپا و سرآخر تفرقه و نفاق درونی آن گشتیم.

آدم و سوسه می‌شود کاریکاتور وضعیت را بدین شکل بکشد: در اروپا می‌گویند، «هرکس باید خاکی به سر خود کند» و در دیگر نقاط دنیا می‌گویند، «آهای ویروس، نشان بده چندمرده حلاجی!» یا شاید بهتر است بگوییم: در اروپا، در قیاس با بسیاری دیگر از نقاط دنیا، فس‌فس کردن و این پا و آن پا کردن و واقع‌بینی بی‌انعطاف بیداد می‌کند. آری، این میراث «عقل

منطق‌گرایی» ماست، عقلی هرزه‌گرد و آزادی‌خواه؛ به عبارت دیگر، میراثی که ما، اروپایی‌های قدیمی، همان حیات ذهن می‌انگاشتیم.

از همین‌روست که تکرار ناگزیر تعبیر «اقدامات استثنایی» روح کارل اشمیت را با نوعی شبیه‌سازی شتاب‌زده به‌صحنه می‌آورد. بدین‌سان است که ویروس گفتارهایی را اشاعه می‌دهد که بر مدار نافرمانی خودنمایانه می‌گردد. ثابت کردن اینکه سرتان کلاه نرفته خیلی مهم‌تر است از آلوده‌نشدن به ویروس - کسی که از آلوده‌شدن می‌پرهیزد دوبرابر سرش کلاه می‌رود- و نمایشی شاید همراه با اضطرابی که درست واپس‌زده باشد. یا همراه با احساس بی‌جانانه قدرت مطلق یا جسارت.

هرکسی (و خود من نیز) در این باره نظری دارد، خواه آمیخته به تردید خواه به قصد تفسیر. می‌توان ویروس را از منظر فلسفه، روانکاوی و علوم سیاسی مطالعه کرد. جمله این‌ها پیام‌هایی دارند. (بیایید دیدگاهی را بپذیریم که میشل دوگی، شاعر و مترجم فرانسوی، در شعر «گروناسیون» [تاجگذاری: پیداست که نانسی به جناس کروناویروس و گرونمان نظر دارد] مطرح کرده. این شعر در وبسایت نشریه «Po&sie» منتشر شده.) همه می‌خواهند در این میان بحث و استدلال کنند زیرا ما از دیرباز به کلنجاررفتن با دشواری‌ها، نادانی‌ها و بلا تکلیفی‌ها عادت کرده‌ایم. به زعم من، آنچه در سطح جهانی تسلط دارد جسارت، مهارت و قوه تصمیم‌گیری است. دست‌کم این تصویری است که ظاهراً نمایان گردیده یا در آینه تخیل جمعی نقش بسته.

شیوع عالمگیر کروناویروس، در تمامی سطوح، محصول جهان‌گستری است و ویژگی‌ها و گرایش‌های آن را برجسته می‌سازد. کارگزار فعال و ستیزه‌جوی و موثر تجارت آزاد است. و جزئی از فرایند وسیع‌تری است که فرهنگ را رفته‌رفته اوراق می‌کند و جایش را به چیزی می‌دهد که چندان به فرهنگ نمی‌ماند و بیشتر به نظامی از نیروهایی می‌ماند که به شکل تمیزناپذیری فنی، اقتصادی، اقتدارگرا و گاهی روانی یا جسمانی‌اند (بسته به اینکه به نفت بیندیشیم یا به اتم). البته این فرایند الگوی اقتصادی توسعه را زیر سوال می‌برد، چندان که رئیس‌جمهور فرانسه احساس می‌کند باید گزارشی درباره آن ارائه کند. هیچ

بعید نیست مجبور شویم الگوریتم‌هایمان را تغییر دهیم - ولی هیچ نشانه‌ای در کار نیست که گواهی دهد این روند به آغاز عصری نو ختم شود.

راستش، ریشه‌کن کردن ویروس کافی نیست. اگر حاصل این روند چیزی چون تسلط فنی و سیاسی بر امور باشد، نتیجه چیزی نخواهد بود جز تبدیل جهان به میدان نیروهای تنش‌زا و پرتنش، و در نتیجه بالکل عاری از عناصر تمدن‌سازی که سابق بر این به میدان می‌آمدند. قساوت مسری ویروس همانند قساوت نیروهای اجرایی گسترش می‌یابد. از همین حالا با ضرورت‌گزینه‌های سروکار داریم که واجد شرایط درمانند. (و این تازه سوای بی‌عدالتی‌های ناگزیر اقتصادی و اجتماعی است.) این توطئه‌ای مخفی نیست که توطئه‌گر بدذاتی ناشناس طراحی کرده. نتیجه سنت‌های غلط ملل مختلف هم نیست. تنها چیزی که در این میانه بر کار است قانون عام ارتباط‌های دوسویه‌ای است که هدف نیروهای فنی-اقتصادی به‌دست‌گرفتن مهار آنهاست.

در گذشته، بیماری‌های همه‌گیر را می‌شد مکافات الهی معاصی آدمیان گرفت، به همان ترتیب که مدت‌های مدید خود بیماری را هم چیزی بیگانه با پیکره جامعه می‌پنداشتند. امروزه اکثر بیماری‌ها کیفیتی درون‌زاد دارند: معلول شرایط زیست انسان‌ها، از کیفیت غذایی که می‌خوریم تا مسموم‌کنندگی محیط زیست‌مان. آنچه روزگاری الهی تلقی می‌شد بشری شده است - و به قول نیچه، بس بسیار بشری. دیرزمانی می‌شد مدرنیته را بر اساس این فرمول پاسکال تعریف کرد که: آدمی با فاصله‌ای بی‌نهایت از آدمی پیشی می‌گیرد. اما اگر آدمی «زیاده از حد» از خودش پیشی بگیرد، یعنی بدون آنکه به مرتبه الهی مورد نظر پاسکال برسد - آنگاه باید گفت اصلاً از خودش پیشی نمی‌گیرد. نه، آنگاه آدمی زیر فشار توان‌فرسای رویدادها و وضعیت‌هایی که خود به‌بار آورده تا گردن در باتلاق آدمیت فرومی‌رود.

راستش ویروس نشان از غیاب از امر قدسی دارد زیرا دیگر از ماهیت زیستی آن مطلعیم. حتی رفته‌رفته درمی‌یابیم تعریف موجودات زنده کاری به مراتب پیچیده‌تر و دشوارتر از توصیفی است که در گذشته از موجودات زنده می‌کردیم. و نیز رفته‌رفته

درمی‌یابیم که اعمال قدرت سیاسی - قدرت مردم، قدرت آنچه «جماعت» یا «جامعه» می‌خوانیم، مثل جامعه «اروپا» یا یک دیکتاتوری نظامی - صورت پیچیده دیگری است که باز هم تعریف آن دشوارتر از آن است که تصور می‌کنیم. حال بهتر از هر زمانی درک می‌کنیم که اصطلاح «زیست-سیاست» در این اوضاع و احوال بسیار نارساست. زیست و سیاست به اتفاق هم ما را به مبارزه می‌خوانند. دانش علمی‌مان می‌گوید ما فقط به قدرت فنی خویش وابسته‌ایم اما هیچ قدرت فنی خالصی وجود ندارد زیرا خود دانش حاوی عدم قطعیت‌هایی است (کافی است پژوهش‌های به‌چاپ‌رسیده را بخوانیم). آخر قدرت فنی خالی از ابهام نیست چه رسد به قدرت سیاسی، هرچند ادعا کنند از داده‌های عینی خط می‌گیرد و توقع می‌رود به توقعاتی مشروع پاسخ گوید.

با این همه تصمیم‌ها باید مبتنی بر عینیتی فرضی باشند. اگر این عینیت حکم به «حصرشدن» یا «فاصله‌گرفتن» کند، مقامات حاکم تا چه حد حق دارند در اعمال آنها پیش روند؟ و البته، برعکس، کی می‌توان از منافع حکومتی سخن راند که می‌خواهد فی‌المثل بازی‌های المپیک را که منشاء سود کلان می‌پندارد به هر قیمت برگذار کند، کاری که بسیاری شرکت‌های تجاری و مدیران ورزشی می‌کنند و دولت‌ها هم همیشه غلام حلقه به گوش‌شان بوده‌اند؟ یا از منافع حکومتی که فرصت پیش‌آمده را غنیمت می‌شمارد تا باز در تنور احساس‌های ملت پرستانه بدمد؟

ویروس ذره‌بینی به ما می‌دهد تا ویژگی‌های تناقض‌های خویش و محدودیت‌های خویش را با وضوح بیشتر نظاره کنیم. این نوعی اصل واقعیت است که با اصل لذت تصادم می‌کند. مرگ ملازم آن است. مرگی که زمانی به همراه جنگ‌ها و قحطی‌ها و خرابی‌ها صادر می‌کردیم، مرگی که می‌پنداشتیم در چند سرطان (که اینک گسترشی شبه‌ویروسی یافته) و ویروس دیگر محدودش کرده‌ایم، باری، مرگ همین دوروبر چشم به راه ماست. چه می‌دانیم! ما ابنای بشر، ما حیوان‌های دوپای بی‌پر و

برخوردار از موهبت زبان، هرچه باشیم نه ابرانسانیم نه پسانسانیم. زیادی بشری؟ یا شاید باید بفهمیم که چیزی به اسم

«زیادی» بشری در کار نیست و بفهمیم که این دقیقاً همان چیزی است که به میزانی بی‌نهایت از ما پیشی می‌گیرد؟

۱۷ مارس ۲۰۲۰

منبع: **European Journal of Psychoanalysis**

بزرگ‌ترین تهدید ویروس کرونا: بربریت با چهره‌ای انسانی

اسلاوی ژیتک، ترجمه: نوید گرگین

امر ناممکن اتفاق افتاده و جهانی که می‌شناختیم از حرکت باز ایستاده است. اما کدام نظم جهانی پس از پایان بیماری عالم‌گیر ویروس کرونا ظاهر خواهد شد - سوسیالیسم برای ثروتمندان، سرمایه‌داری فاجعه یا چیزی کاملاً جدید؟ این روزها گاهی ناگهان متوجه می‌شوم دارم آرزو می‌کنم به ویروس کرونا مبتلا شوم تا دست‌کم از این طریق این بلا تکلیفی فرسایشی به سررسد. یکی از نشانه‌های آشکار افزایش اضطرابم رابطه‌ام با خوابیدن است. تا حدود یک هفته پیش مشتاقانه انتظار شب را می‌کشیدم: می‌توانستم به خواب پناه ببرم و همه ترس‌های زندگی روزانه را فراموش کنم. اکنون تقریباً برعکس است: از به خواب رفتن می‌ترسم چراکه تازه کابوس‌ها به سراغم می‌آیند و مرا در بیم و هراس بیدار می‌کنند (کابوس‌هایی درباره واقعیتی که در انتظارم است).

کدام واقعیت؟ آلنکا زوپانچیچ این واقعیت را به خوبی صورت‌بندی کرده است، و اجازه دهید خط فکری او را ادامه دهم. این روزها اغلب می‌شنویم که اگر واقعاً می‌خواهیم از عهده پیامدهای بیماری همه‌گیر کنونی بر بیاییم، تغییرات اجتماعی ریشه‌ای و رادیکال ضروری است (من شخصاً از طرفداران این شعار هستم). ولی تغییرات رادیکال پیشاپیش رخ داده‌اند.

شیوع ویروس کرونا ما را با چیزی که غیرممکن می‌انگاشتیم مواجه کرد. نمی‌توانستیم چیزی حتی شبیه این را که اتفاق افتاد در زندگی‌های روزانه‌مان تصور کنیم - جهانی که می‌شناختیم از گردش افتاده است، تمام کشورها در حبس هستند، بسیاری از ما در یک آپارتمان محبوس هستیم (ولی آنهایی که حتی توان اجرای این پیش‌بینی‌های احتیاطی حداقلی را هم ندارند چه؟) با آینده‌ای نامشخص مواجه می‌شویم که در آن حتی اگر بیشتر ما زنده بمانیم یک ابر بحران اقتصادی پیش روست. این بدان معناست که واکنش ما نیز می‌بایست ناممکن را عملی کند - آنچه در مختصات نظم جهانی موجود ناممکن به نظر

می‌رسد. اما ناممکن اتفاق افتاده است، جهان ما متوقف شده، و اکنون باید ناممکنی را محقق کنیم تا از بدترین فاجعه اجتناب

کرده باشیم. اما این «ناممکن» چیست؟

فکر نکنم بزرگ‌ترین تهدید در شرایط کنونی پس‌روی به ورطه بربریت بی‌نقاب و سببیت تنازع بقا همراه با آشوب و اغتشاش

عمومی، کشتن آدم‌های بی‌گناه بر اثر هول و وحشت، و نظایر این‌ها باشد (اگرچه، با فروپاشی محتمل خدمات سلامت و سایر

خدمات عمومی، این امر کاملاً ممکن است). من بیش از بربریت بی‌نقاب از بربریت با چهره انسانی بیم دارم - اقدامات

بی‌رحمانه برای بقا که با ندامت و حتی همدردی تقویت می‌شوند، اما با نظرات کارشناسان مشروعیت پیدا کرده است.

اصل بقای اصلح

هر مشاهده‌گر دقیقی خیلی راحت متوجه تغییر لحن صاحبان قدرت هنگام خطاب به مردم شد: آن‌ها فقط به دنبال نشان دادن

آرامش و قوت قلب نیستند، بلکه مرتباً پیش‌گویی‌های هولناکی هم می‌کنند - [می‌گویند] محتمل است دوره این بیماری

عالم‌گیر حدود دو سال طول بکشد و این ویروس می‌تواند به تدریج ۶۰ تا ۷۰ درصد از جمعیت جهان را مبتلا کند، همراه با

میلیون‌ها کشته. لب کلام، پیام حقیقی آنها این است که باید از فرض بنیادی اخلاق اجتماعی‌مان دست بشوییم: یعنی

دلواپسی برای افراد مسن و ضعیف. به‌عنوان مثال در ایتالیا هم‌اکنون پیشنهاد شده اگر بحران ویروس وخیم‌تر شود، بیماران

بالای ۸۰ سال یا آنها که بیماری‌های صعب‌العلاج دارند به‌سادگی به امان خدا رها شوند تا از دنیا بروند.

باید توجه کنیم که چطور پذیرش این منطق «بقای اصلح» حتی اصل بنیادی اخلاق نظامی را هم زیر پا می‌گذارد که می‌گوید

پس از نبرد اولویت مراقبت و پرستاری با کسانی است که به شدت زخمی شده‌اند حتی اگر شانس زنده ماندن‌شان حداقل باشد.

(هرچند، با نگاهی دقیق‌تر، این موضوع ما را غافل‌گیر نخواهد کرد: بیمارستان‌ها هم‌اکنون همین کار را با بیماران سرطانی

می‌کنند).

برای اجتناب از بدفهمی، در اینجا یک واقع‌گرای تمام‌عیارم - باید داروهایی تهیه کرد که مرگی بی‌درد برای پایان‌دادن به بیماری فراهم و بیماران را از تحمل رنج غیرضروری خلاص کند. اما اولویت اول ما نباید امساک بلکه کمک نامشروط، بدون ملاحظه هزینه‌ها، به آنهایی باشد که نیازمند کمک هستند تا بتوانند جان سالم به در ببرند.

در نتیجه با احترام فراوان، با فیلسوف ایتالیایی جورجو آگامبن مخالفام که در بحران پیش رو نشانه‌ای می‌بیند که «جامعه ما دیگر به چیزی جز حیات برهنه اعتقاد ندارد. مثل روز روشن است که ایتالیایی‌ها در عمل آماده‌اند همه‌چیز را - اوضاع عادی زندگی را، روابط اجتماعی را، کار را، حتی دوستی، عواطف، و معتقدات دینی و سیاسی خویش را - قربانی خطر بیمارشدن کنند. حیات برهنه - و خطر از دست‌دادن آن - چیزی نیست که بتواند آدم‌ها را متحد سازد، چیزی است که آن‌ها را نابینا می‌کند و متفرق می‌سازد.» (ترجمه صالح نجفی؛ تز یازدهم)

امور بسیار بیشتر از آنچه آگامبن می‌پندارد مبهم و دوپلهو هستند: کرونا مردم را «با هم متحد می‌سازد» - حفظ فاصله جسمانی نشانه احترام به دیگران است چراکه ممکن است خود من ناقل ویروس باشم. این روزها پسرهایم از من دوری می‌کنند چون نگرانند که مبادا من را مبتلا کنند (با علم به اینکه آنچه برای آنها یک بیماری گذراست می‌تواند برای من کشنده باشد).

مسئولیت شخصی

در روزهای اخیر، بارها و بارها می‌شنویم که هر کدام از ما شخصاً مسئول است و باید از قواعد جدید پیروی کند. رسانه‌ها پر از داستان‌هایی است درباره مردمی که رفتاری نادرست داشتند و خود و دیگران را به خطر انداخته‌اند (مردی که وارد مغازه می‌شود و شروع به سرفه می‌کند و قس‌علی‌هذا). در اینجا مشکل همان مسئله بوم‌شناسی است جایی که رسانه‌ها مکرراً بر مسئولیت اجتماعی تاکید دارند (آیا همه روزنامه‌ها را باز یافت می‌کنید و مواردی از این دست).

چنین تمرکزی بر مسئولیت فردی کارکردی نظیر ایدئولوژی دارد و در خدمت تیره‌وتار کردن سوال اصلی است، این سوال که چطور تمام نظام اجتماعی و اقتصادی‌مان را تغییر دهیم. فقط در صورتی می‌توانیم با کروناویروس بجنگیم که پایه‌پای آن با سردرگمی‌های ناشی از ایدئولوژی بجنگیم و آن را جزئی از پیکار بوم‌شناختی سراسری بشماریم.

همانطور که کیت جونز، رئیس بوم‌شناسی و تنوع زیستی در کالج دانشگاهی لندن گفت، سرایت بیماری از حیات وحش به انسان «هزینه پنهانی توسعه اقتصادی است.» جونز می‌گوید: شمار آدم‌ها در همه حوزه‌های محیط زیست مدام بیشتر و بیشتر می‌شود. آدم‌ها وارد مکان‌هایی عمدتاً بکر و دست‌نخورده می‌شوند و بیش از پیش در معرض بیماری‌های جدید قرار می‌گیرند. ما مشغول خلق زیستگاه‌هایی شده‌ایم که ویروس‌ها در آنها هرچه آسان‌تر منتقل می‌شوند، و بعد جا می‌خوریم وقتی با ویروس‌هایی جدید مواجه می‌شویم.

بنابراین کافی نیست که صرفاً انواع و اقسام خدمات بهداشتی و درمانی در مقیاس جهانی برای انسان‌ها فراهم کنیم، بلکه این برنامه‌ها باید طبیعت را هم در بر بگیرند - ویروس‌ها به گیاهانی که منبع اصلی غذای ما هستند مثل سیب‌زمینی، گندم و زیتون نیز حمله می‌کنند. ما همیشه باید تصویر جامعی از جهانی که در آن به سر می‌بریم در ذهن داشته باشیم، با تمام پارادوکس‌هایی که این تصویر دربردارد.

برای مثال، خوب است بدانیم که قرنطینه به‌خاطر کرونا در چین جان‌های بسیار بیشتری را نجات داد (البته اگر به آمارهای رسمی مرگ‌ومیر اعتماد کنیم). مارشال برک اقتصاددان منابع زیست‌محیطی می‌گوید «ثابت شده که میان کیفیت هوای نامطلوب و مرگ زودرس ناشی از تنفس هوای آلوده پیوند وجود دارد». او همچنین افزود «پرسش طبیعی (اگرچه پرسشی عجیب‌وغریب می‌نماید) این است که آیا جان‌هایی که در پی کاهش آلودگی هوا به‌دلیل نابسامانی اقتصادی ناشی از شیوع کووید-۱۹ نجات پیدا کرده‌اند از شمار قربانیان خود ویروس تجاوز نمی‌کند؟ حتی طبق محافظ‌کارانه‌ترین فرضیات هم فکر

می‌کنم پاسخ یک بله واضح است.» او می‌گوید حداقل دو ماه کاهش سطح آلاینده‌ها احتمالاً جان ۴ هزار کودک زیر پنج سال و ۷۳ هزار فرد بالغ بالای ۷۰ سال را فقط در چین نجات خواهد داد.»

بحران سه‌گانه: پزشکی، اقتصادی، ذهنی

در دام بحرانی سه‌گانه افتاده‌ایم: بحران پزشکی (خود این بیماری همه‌گیر)، بحران اقتصادی (که قطع نظر از نتایج این بیماری، لطمات جبران‌ناپذیری به‌جا خواهد گذاشت)، به‌علاوه بحران سلامت ذهنی (که اصلاً نباید آن را دست‌کم گرفت) - مختصات بنیادی زندگی میلیون‌ها نفر از هم می‌پاشد، و تغییر می‌تواند بر هر چیز تاثیر بگذارد، از پروازها در دوران تعطیلات گرفته تا ارتباطات جسمانی هر روزه. باید بیاموزیم که خارج از مختصات بازارهای سهام و سود فکر کنیم و فقط به دنبال راه دیگری برای تولید و تخصیص منابع ضروری باشیم. وقتی مسئولان متوجه می‌شوند که یک شرکت میلیون‌ها ماسک را انبار کرده می‌گوییم نباید هیچ‌گونه مذاکره‌ای با آن شرکت صورت بگیرد و ماسک‌ها فقط باید مسترد گردند.

رسانه‌ها گزارش دادند که ترامپ یک میلیون دلار به شرکت آلمانی کورواک که در توبینگن تولیدکننده واکسن و داروهای زیستی است پیشنهاد داده تا واکسن کرونا را «فقط برای ایالات متحده آمریکا» تأمین کند. بن اشپان، وزیر بهداشت آلمان، گفت غصب شرکت کورواک توسط ترامپ «منتفی است»: کورواک واکسن را «برای همه جهان خواهد ساخت، نه یک کشور خاص». اینجا شاهد نمونه بارز پیکار میان بربریت و تمدن هستیم. اما همین ترامپ ناچار بود دست به دامان «قانون تولید دفاعی» (Defense Production Act) شود که به دولت اجازه می‌دهد اطمینان حاصل کند که بخش خصوصی می‌تواند سطح تولید را به قدر تدارکات پزشکی ضروری ارتقا دهد.

اوایل همین هفته، ترامپ پیشنهاد کرد خود عهده‌دار بخش خصوصی شود. او گفت به اقدامات لازم فدرال متوسل خواهد شد که به دولت اجازه می‌دهد بخش خصوصی را در مواجهه با بیماری‌های همه‌گیر هدایت کند. او افزود حکمی را امضا خواهد کرد که به شخص رئیس‌جمهور اجازه می‌دهد تولید صنعتی داخلی را «در موارد ضروری» مدیریت کند.

وقتی چند هفته پیش از کلمه «کمونیسم» استفاده کردم، من را به سخره گرفتند، ولی امروز «ترامپ پیشنهاد کرد خود

عهده‌دار بخش خصوصی شود» - آیا حتی یک هفته پیش چنین تیتري در مخيله كسى مى‌گنجيد؟

و این فقط آغاز ماجراست - اقدامات مشابه بسیار بیشتری به دنبال آن خواهد آمد، به‌علاوه اگر نظام سلامت دولتی تحت فشار

زیادی قرار بگیرد، خود-سازماندهی محلی اجتماعات و تشکیل کمون‌ها ضروری خواهد بود. کافی نیست که فقط قرنطینه

شویم و زنده بمانیم - برای اینکه برخی بتوانند در امان باشند، خدمات عمومی اساسی باید کار کند: برق، غذا و تدارکات

پزشکی و... (به‌زودی فهرستی از کسانی لازم است که بهبود یافته‌اند و دست‌کم تا مدتی ایمن خواهند بود، بنابراین می‌توانند

برای کارهای عمومی ضروری جابجا شوند).

این نه رویای کمونیسم آرمانی و خیالی بلکه کمونیسمی است که احتیاجات اولیه بقای محض بر ما تحمیل می‌کند. و از بد

حادثه این نسخه‌ای است از آنچه در سال ۱۹۱۸ در شوروی «کمونیسم جنگی» نام گرفت.

به قول معروف، وضع که بحرانی می‌شود همه سوسیالیست می‌شوند - حتی دولت ترامپ به شکلی از تضمین درآمد پایه

همگانی می‌اندیشد - چکی به مبلغ هزار دلار برای هر شهروند بالغ آمریکایی. تریلیون‌ها دلار صرف حمله به همه قوانین بازار

خواهد شد - اما چطور، کجا، و برای چه کسی؟ آیا این سوسیالیسم تقویت‌شده سوسیالیسمی برای ثروتمندان خواهد بود

(ضمانت‌های سنگین به بانک‌ها را در سال ۲۰۰۸ به خاطر بیاورید، در حالی که میلیون‌ها مردم عادی پس‌اندازهای اندک

خودشان را از دست می‌دادند)؟ آیا این بیماری همه‌گیر را می‌توان به فصلی دیگر از آن داستان غمگین طولانی تقلیل داد که

نویسنده و فعال اجتماعی کانادایی، نائومی کلاین «سرمایه‌داری فاجعه» می‌نامد، یا نظم جهانی نوینی (معمولی‌تر اما شاید در

عین حال متوازن‌تر) از پس آن ظاهر خواهد شد؟

۱۹ مارس ۲۰۲۰

منبع: راشاتودی

در باب وضعیت اپیدمی

آلن بدیو، ترجمه: نوید زهت

از همان ابتدا بر این باور بودم که وضعیت کنونی با مشخصه همه‌گیری ویروسی آن، چندان هم استثنائی نیست. از همه‌گیری (ویروسی) ایدز بگیر تا آنفلوآنزای پرندگان و ویروس‌های ابولا و سارس ۱ - حتی اگر نخواهیم به سایر انواع آنفلوآنزا، بازگشت دوباره سرخک یا انواع نوظهوری از بیماری سل اشاره کنیم که آنتی‌بیوتیک‌ها هم دیگر از درمان آن عاجزند - همگی به ما نشان داده‌اند که اپیدمی‌های مرگبار و جدی (مثل ایدز با چندین میلیون کشته) محصول ناگزیر درآمیختگی بازار جهانی با مناطق وسیع محروم از امکانات پزشکی و همچنین فقدان انضباطی جهانی در رابطه با واکسیناسیون‌های ضروری است. به همین اعتبار و گذشته از این واقعیت که وضعیت اپیدمی جاری، جهان نسبتاً مرفه و در آسایش موسوم به غرب را به شدت تحت تأثیر قرار داده - واقعیتی که به خودی خود واجد هیچ معنا و اهمیت بدیعی نیست، اما در رسانه‌های اجتماعی به موجی شک‌برانگیز و منزجرکننده از مرثیه‌خوانی و بلاهت دامن زده - درک نمی‌کردم به چه دلیل باید این بار فراتر از اقدامات بدیهی محافظتی و البته طولانی‌تر از مدت زمان لازم برای ازبین‌رفتن ویروس در نبود میزبان جدید، خود را تافته جداافتاده دانست و به گوشه‌ای پناه برد.

از این‌ها گذشته، نام اصلی اپیدمی جاری خود به یک تعبیر حکایت از آن دارد که با «پدیده‌ای جدید در جهان معاصر» سروکار نداریم. نام اصلی بیماری سارس ۲، به معنای «سندروم حاد و شدید تنفسی ۲»، است؛ نامی که به «دو باره‌گی» این شناسه از پی اپیدمی سارس ۱ اشاره دارد که در بهار ۲۰۰۳ در گوشه و کنار دنیا شیوع پیدا کرد. در آن زمان، به این بیماری «اولین بیماری ناشناخته قرن بیست‌ویکم» می‌گفتند. بنابراین واضح است که اپیدمی کنونی به هیچ عنوان پدیده‌ای اساساً جدید یا

بی سابقه نیست؛ بلکه دومین از نوع خود در قرن اخیر است و می‌توان آن را فرزند خلف نمونه اول محسوب کرد. این قضیه تا بدان حد واضح است که امروز تنها انتقاد جدی وارده بر مقامات در رابطه با بحث پیش‌بینی این اپیدمی، عدم تأمین مالی پژوهش‌هایی است که می‌توانست در پی ظهور سارس ۱، دست‌کم ابزاری درست و حسابی برای اقدام علیه سارس ۲ در دسترس جهان پزشکی قرار دهد.

بنابراین، من نیز گمان می‌کردم همچون هر کس دیگری، جز تلاش برای ایزوله کردن خودم در خانه، کاری از دستم بر نمی‌آید و البته حرفی هم برای گفتن نداشتم جز آنکه دیگران را به انجام همین کار تشویق کنم. در این مورد، پایبندی به نظم و انضباطی سفت‌وسخت از همه ضروری‌تر است، چرا که پشتیبانی و حفاظت لازم را برای همه کسانی فراهم می‌آورد که بیش از همه در معرض ابتلا هستند: طبیعتاً و در وهله اول، همه کادر پزشکی که مستقیماً در خط مقدم حاضرند و باید بتوانند بر رعایت قاطعانه مقرراتی انضباطی، از جمله از جانب مبتلایان، حساب باز کنند؛ همچنین کسانی که بیش از همه ضعیف و آسیب‌پذیرند، مانند سالمندان و به‌خصوص کسانی که در آسایشگاه‌ها تحت مراقبتند؛ و البته تمامی کسانی که ناگزیر از رفتن به سر کار هستند و خطر سرایت و ابتلا را به جان می‌خرند. انضباط کسانی که می‌توانند از فرمان «در خانه بمانید» اطاعت کنند باید همراه شود با یافتن و پیش‌نهادن وسایلی برای کسانی که به‌زحمت «خانه‌ای» دارند یا اصلاً ندارند تا با همه این اوصاف بتوانند سرپناه امنی پیدا کنند. در این مورد، مصادره عمومی هتل‌ها می‌تواند یکی از راه‌های ممکن باشد.

درست است که عمل به این وظایف هر روز بیش‌ازپیش ضرورت می‌یابد، اما دست‌کم در نگاه اول مستلزم هیچ تلاش جدی تحلیلی یا تأسیس طرز فکری جدید نیست. ولی این روزها، از جمله در حلقه اطرافیان نزدیکم، مطالب فراوانی می‌خوانم و می‌شنوم که پریشانم کرده؛ هم از بابت آشفتگی و سراسیمگی عیان آنان و هم به‌واسطه ضعف بی‌چون و چرایشان در توصیف وضعیتی که در آن به‌سر می‌بریم، وضعیتی که در نهایت ساده و فاقد پیچیدگی است.

این اظهارات کوتاه‌بینانه، سرزنش‌های قاطعانه و فرجام‌خواهی‌های رقت‌انگیز اشکال مختلفی به خود می‌گیرند، اما همگی یک نقطه اشتراک دارند و آن بی‌اعتنایی شگرفی است که نسبت به سادگی هولناک وضعیت اپیدمی کنونی و فقدان هر نوع بداعتی در آن روا داشته‌اند. برخی بی‌خود و بی‌جهت شیفته و سرسپرده قدرت‌های حاکم می‌شوند که در واقع صرفاً همان اقداماتی را در پیش گرفته‌اند که ماهیت پدیده بر آنان تحمیل کرده. برخی دیگر به سیاره زمین و رمز و رازهایش متوسل می‌شوند که آن هم بی‌فایده است. بعضی‌ها هم تقصیر همه‌چیز را به گردن ماکرون نگون‌بختی می‌اندازند که صرفاً دارد وظیفه خود را در مقام رئیس دولت، آن‌هم نه بدتر از هر همتای فرضی‌اش، در دوران جنگ یا اپیدمی انجام می‌دهد. دیگرانی هم هستند که با های‌وهوی فراوان از رخدادی بنیان‌گذار یک انقلاب بی‌سابقه سخن می‌گویند که نسبت آن با نابودی یک ویروس هنوز مبهم است - انقلابی که حتی «انقلابیون» مدنظرمان نیز هیچ راه و روش تازه‌ای برای تحقق آن پیشنهاد نداده‌اند. در این میان، برخی نیز در ورطه یک بدبینی آخرالزمانی افتاده‌اند. باقی هم از این واقعیت سرخورده‌اند که اینجا دیگر قانون طلایی ایدئولوژی معاصر، یعنی «اول من»، هیچ نفع و بهره‌ای ندارد، گره از کاری نمی‌گشاید و حتی ممکن است در مقام یک شریک جرم ظاهر شود و نگذارد شر این ویروس به این زودی‌ها از سرمان کم شود.

به نظر می‌رسد چالش اپیدمی همه‌جا دست‌به‌کار زایل‌ساختن فعالیت و کارکرد ذاتی خرد است و سوژه را واداشته تا به دامان همان دست‌مضامین و پدیده‌های غم‌انگیزی - چون عرفان، افسانه‌بافی، دعا، پیشگویی و لعن و نفرین - بازگردد که به هنگام فراگیری طاعون در قرون وسطی مرسوم بود. به همین اعتبار، احساس می‌کنم به نوعی ملزم به آنم تا در ادامه ایده‌های ساده‌ای را در کنار هم مطرح کنم؛ ایده‌هایی که با مسرت آن‌ها را دکارتی می‌نامم.

بگذارید با تعریف مسئله آغاز کنم؛ مسئله‌ای که تعریف به‌شدت بد و نادرست‌اش اغلب منجر به مواجهه‌ای ناشیانه با آن شده. پیچیدگی یک اپیدمی از این واقعیت ناشی می‌شود که همواره نقطه اتصال تعیین‌های طبیعی و اجتماعی است. بنابراین تحلیل

کامل آن باید ناظر به نقاط تقاطع باشد: باید به نقاط تقاطع این دو تعیین پی برد و برآیند آن‌ها را آشکار کرد. برای مثال، نقطه اتکای اولیه اپیدمی جاری را باید به احتمال زیاد در بازارهای استان ووهان جست. بازارهای چینی به کثیفی و آلودگی خطرناکشان و میل مهارناپذیری شهره‌اند که نسبت به فروش انواع و اقسام حیوانات زنده و تلنبارشده بر روی یکدیگر در فضای باز دارند. در همین بازارها بود که ویروس در زمانی نامعلوم و در محیط عمومی متراکم و شلوغی ظاهر شد که به‌سختی واجد ابتدایی‌ترین شرایط بهداشتی بود؛ آن‌هم در کالبد حیوانی که خود ویروس را از خفاش به ارث برده بود.

به این طریق، خط سیر طبیعی ویروس از گونه‌ای به گونه‌ای دیگر عاقبت به سمت گونه انسان حرکت می‌کند. اما دقیقاً چگونه؟ هنوز پاسخ این سوال را نمی‌دانیم و فقط پژوهش‌های علمی است که می‌توانند آن را آشکار کنند. پس بگذارید در این بین، به طور ضمنی تمامی آنانی را به باد انتقاد بگیریم که با اتکا به تصاویری ساختگی، دست‌به‌کار انتشار آنلاین داستان‌های دروغین نوعاً نژادپرستانه‌ای هستند که منشأ همه این دردسرها را خوردن خفاش‌های نیمه‌جان توسط چینی‌ها عنوان می‌کنند. واقعیت آن است که انتقال محلی بین گونه‌های حیوانی که دست آخر به نوع بشر رسیده، سرمنشأ همه این قضایاست. پس از آن صرفاً با عملکرد ساده یکی از داده‌های بنیادین جهان معاصر رویاروییم: رشد و ارتقای درجه، یا به بیان دیگر، حضور پرشور و عالم‌گیر سرمایه‌داری دولتی چین در عرصه بازار جهانی. پیامد آن نیز شبکه‌های بی‌شمار انتشار ویروسی بود که تا پیش از موفقیت دولت چین در قرنطینه کامل نقطه شروع بیماری، یعنی استانی با جمعیت ۴۰ میلیونی، آشکارا در حال تاخت و تاز بودند - قرنطینه‌ای که عاقبت با موفقیت اما آنقدر دیر انجام شد که نتوانست مانع از عزیمت جهانی اپیدمی در مسیرهای خاکی، آبی و هوایی شود.

در اینجا باید به جزئیات گویای آنچه من مفصل‌بندی مضاعف اپیدمی می‌نامم، توجه کنیم: امروز سارس ۲ در ووهان مهار شده، اما موارد ابتلای بسیاری در شانگهای گزارش شده که عمدتاً ناشی از ورود مسافران خارجی و بازگشت اتباع چینی است. به

همین اعتبار، چین همان جایی است که می‌توان پیوند بین فصل مشترک طبیعت و جامعه در بازارهای نابسامان را با انتشار سیاره‌ای این سرمنشأ ویروسی مشاهده کرد، پیوندی که طرف اول آن به دلایلی منسوخ ناشی از سنت‌های کهن بوده و دومی به دلایلی مدرن و امروزی، به بازار جهانی سرمایه‌داری و اتکای آن به تحرک و سیلان پرسرعت و بی‌وقفه محول شده است.

تازه پس از این وارد مرحله‌ای می‌شویم که دولت‌ها به صورت محلی تلاش می‌کنند جلوی انتشار ویروس را بگیرند. بگذارید به اجمال خاطر نشان کنم اراده دولت‌ها برای جلوگیری از انتشار ویروس اساساً در سطح محلی باقی می‌ماند، درحالی‌که این اپیدمی مرزها را رد می‌کند. واضح است که به‌رغم وجود برخی نهادهای قدرت فراملی، این دولت‌های بورژوازی محلی هستند که در خط مقدم حاضرند. در این جا با یکی از تناقضات عمده جهان معاصر سروکار داریم. اقتصاد، از جمله فرآیند تولید انبوه مصنوعات، تحت لوای بازار جهانی درمی‌آید - برای مثال می‌دانیم که امروزه سرهم کردن ساده یک تلفن همراه مستلزم بسیج نیروی کار و منابع، از جمله منابع معدنی در دست کم هفت کشور متفاوت است. با تمام این اوصاف، قدرت‌های سیاسی هنوز که هنوز است اساساً ملی باقی مانده‌اند. رقابت بین امپریالیسم قدیم (اروپا و ایالات متحده) و جدید (چین، ژاپن و...) نیز در را به روی هر آن فرآیندی بسته است که می‌تواند منجر به تأسیس یک دولت سرمایه‌داری جهانی شود. پس اپیدمی همچنین لمحهای است که تناقض بین اقتصاد و سیاست بی‌پرده افشا می‌شود. حتی کشورهای اروپایی نیز نتوانسته‌اند سر بزنگاه از پس تطبیق سیاست‌هایشان در رویارویی با ویروس برآیند. دولت‌های ملی که دستخوش چنین تناقضاتی هستند، تلاش می‌کنند با رعایت حداکثری سازوکارهای سرمایه به مواجهه با وضعیت اپیدمی بروند؛ هرچند ماهیت خطر آنان را ناگزیر از جرح و تعدیل سبک و کنش‌های قدرت ساخته.

از دیرباز می‌دانیم که به‌هنگام وقوع جنگ بین کشورها، دولت باید به منظور نجات سرمایه‌داری محلی، نه فقط چنانکه انتظار می‌رود بر توده‌ها، بلکه بر خود بورژوازی نیز الزامات و محدودیت‌هایی چشم‌گیر اعمال کند. برخی صنایع فقط به‌خاطر آنکه

تولید افسارگسیخته تسلیحات مستقیماً هیچ ارزش اضافی قابل تبدیل به پولی ایجاد نمی‌کنند، تا آستانه دولتی شدن پیش می‌روند. بسیاری از بورژواها در مقام افسران نظامی بسیج می‌شوند و در معرض خطر مرگ قرار می‌گیرند. دانشمندان شبانه‌روز کار می‌کنند تا اسلحه جدید اختراع کنند. تعداد بسیاری از روشنفکران و هنرمندان نیز موظف به تأمین جریان پروپاگاندای دولتی و جز آن می‌شوند. در رویارویی با اپیدمی نیز این قسم واکنش‌های دولت‌سالار اجتناب‌ناپذیر است. به همین دلیل و بر خلاف آنچه گفته می‌شود، اظهارات ماکرون یا نخست‌وزیر ادوارد فیلیپ درباره بازگشت «دولت رفاه»، اختصاص بودجه برای حمایت از بیکاران یا کمک به افراد خوداشتغالی که مغازه‌هایشان بسته شده، تقاضای ۱۰۰ یا ۲۰۰ میلیارد یورو از خزانه دولت و چه بسا اعلام «ملی‌سازی» صنایع، هیچ‌کدام به واقع تعجب‌آور یا متناقض‌نما نیستند. این نشان می‌دهد که استعاره ماکرون درست است: «ما در حال جنگیم». در جنگ یا اپیدمی، دولت ناچار است به منظور اجتناب از وقوع یک فاجعه راهبردی، گاه با زیر پا گذاشتن ماهیت معمول طبقاتی‌اش، اقداماتی را در پیش گیرد که هم اقتدارگرایانه‌تر و هم به‌طور کلی هدفمندترند. این پیامد تماماً منطقی وضعیت است که در عین باقی‌ماندن در چارچوب نظم اجتماعی مستقر، هدفی جز مهار اپیدمی - یا با وام‌گیری دوباره از استعاره ماکرون، پیروزی در جنگ - با بالاترین درجه اطمینان ندارد. این موضوع اصلاً شوخی‌بردار نیست و در واقع ضرورتی تحمیل‌شده به‌واسطه انتشار زائده‌ای مرگبار در تقاطع طبیعت (نقش برجسته دانشمندان در این قضایا) و نظم اجتماعی (مداخله اقتدارگرایانه و گریزناپذیر دولت) است.

در بحبوحه این تلاش‌ها، بروز برخی خلاهای جدی امری اجتناب‌ناپذیر است. مثلاً نبود ماسک‌های محافظتی یا عدم آمادگی لازم برای ارائه خدمات در دوره ایزولاسیون بیمارستانی را در نظر آورید. اما چه کسی می‌تواند به‌راستی به خود ببالد که چنین پدیده‌ای را پیش‌بینی کرده؟ حقیقت دارد که دولت از جهاتی هیچ اقدامی برای پیشگیری از وضعیت کنونی انجام نداده است. حتی می‌توان چنین مدعی شد که در عوض با دهه‌ها تضعیف نظام بهداشت و سلامت ملی، در کنار سایر بخش‌های دولت که

باید در خدمت منافع عمومی بودند، چنان عملکردی از خود به جای گذاشته که گویا هیچ پدیده‌ای مشابه یک همه‌گیری خانمان‌سوز نمی‌تواند کشورمان را تحت تاثیر قرار دهد. تا بدین‌جا، دولت به شدت سزاوار سرزنش است، آن‌هم نه فقط در قامت دولت ماکرون، بلکه در هیأت تمامی آنانی که دست‌کم در سی سال گذشته پیش از او زمام قدرت را در دست داشته‌اند.

اما این نکته هم حقیقت دارد که شاید جز شمار معدودی از دانشمندان، هیچ‌کس دیگر ظهور این نوع از یک بیماری همه‌گیر را در فرانسه پیش‌بینی نکرده یا حتی متصور نشده بود. احتمالاً بسیاری چنین می‌پنداشتند که این دست پدیده‌ها مناسب حال آفریقای سیاه یا چین تمامیت‌خواه است و نه اروپای دموکراتیک. در این بین، بدون شک چپ‌گراها - یا حلیقه‌زردها یا حتی فعالان اتحادیه‌های کارگری - نیز هیچ‌حق به‌خصوصی برای سخنرانی و موعظه در این مورد و ادامه جاروجنجال‌ها درباره ماکرون، این هدف ناچیز و بی‌ارزش‌شان در چند صباح‌اخیر، ندارند. چرا که آنان هم مطلقاً نتوانستند چنین روزهایی را پیش‌بینی کنند. تازه برعکس، این گروه‌ها تا همین اواخر و درست هنگامی که اپیدمی در مسیر آمدن از چین بود، تجمعات کنترل‌نشده و تظاهرات پرسروصدای خود را چندین برابر کردند تا امروز دیگر فارغ از هویت‌شان، صلاحیت آن را هم نداشته باشند که تأخیر مقامات را در سنجش ابعاد واقعی آنچه در شرف روی‌دادن بود قاطعانه محکوم کنند. راستش را بخواهید، هیچ نیروی سیاسی در فرانسه نتوانست زودتر از دولت ماکرون ابعاد ماجرا را به درستی ارزیابی کند.

بنابراین اگر بخواهیم از جانب دولت به قضیه نگاه کنیم، وضعیت به‌گونه‌ای است که دولت بورژوازی باید در عین پاسداشت راهبردی و آینده‌نگرانه تقدم آن قسم از منافع طبقاتی که خود باز نمود صورت عام آن است، صراحتاً و به‌طور علنی منافی نسبتاً عمومی‌تر از منافع بورژوازی صرف را حاکم سازد. به عبارت دیگر، این بزنگاه دولت را وادار می‌سازد به‌خاطر وجود داخلی یک «دشمن» که خود ماهیتی عمومی دارد - و در ایام جنگ می‌تواند یک متجاوز خارجی باشد، اما در وضعیت کنونی ویروس

سارس ۲ است- وضعیت را به‌وسیله یکپارچه‌سازی منافع عمومی‌تر با منافع طبقه‌ای که نماینده تام‌الاختیار آن است، مدیریت کند.

چنین وضعیتی (جنگ جهانی یا اپیدمی جهانی) به‌ویژه از لحاظ سیاسی «خنثی» است. جنگ‌های گذشته فقط در دو کشور موجب راه‌اندازی انقلاب‌ها شده‌اند که شاید در نسبت با قدرت‌های امپریالیستی وقت مطرود و جدا افتاده بودند: روسیه و چین. دلیل این امر در مورد روسیه آن بود که قدرت تزاری از همه لحاظ و برای مدت زمانی طولانی یک قدرت ارتجاعی بود، از جمله وقتی به شکل بالقوه در حال وفق دادن خود با ظهور و تولد یک سرمایه‌داری واقعی در این کشور پهناور بود. در مقابل این قدرت اما یک نیروی پیش‌تاز سیاسی و مدرن در هیأت بولشویک‌ها وجود داشت که با تمام قوا به‌دست رهبرانی برجسته سازمان یافته بود. در مورد چین، جنگ انقلابی داخلی پیش از جنگ جهانی رخ داد و حزب کمونیست چین در سال ۱۹۴۰ در رأس یک ارتش مردمی آزموده قرار داشت. در مقابل، تاکنون جنگ در هیچ قدرت غربی منجر به راه‌اندازی پیروزمندانه یک انقلاب نشده است. حتی در آلمان، کشوری که در سال ۱۹۱۸ بازنده از جنگ بیرون آمد، هم قیام اسپارتاکیست‌ها به‌سرعت در هم کوبیده شد.

از آنچه گفته شد، می‌توان به‌وضوح این درس را آموخت که اپیدمی جاری در مقام یک بیماری همه‌گیر، در کشوری چون فرانسه هیچ پیامد سیاسی درخور توجهی به‌همراه نخواهد داشت. حتی با فرض اینکه بورژوازی ما -در پرتو شکوه و شکایت‌هایی خام و شعارهایی فراگیر اما پوشالی- به این باور رسیده باشد که لحظه خلاص شدن از شر ماکرون فرا رسیده، اما حتی همین هم نمی‌تواند به هیچ عنوان نشانگر تغییر قابل توجهی باشد. از همین حالا نامزدهایی که «از لحاظ سیاسی مناسب و شایسته» تشخیص داده شده‌اند، در کمین قدرت نشسته‌اند؛ درست همانند هواداران پوسیده‌ترین شکل «ملت‌گرایی» که به یک انداز منفور و منسوخ است.

اما آن کسانی از ما که سودای یک تغییر حقیقی در شرایط سیاسی این کشور را داریم، باید از این میان پرده اپیدمی و حتی گوشه‌نشینی - کاملاً ضروری - آن بهره بگیریم تا بر روی سیماهای جدید سیاست کار کنیم، بر روی پروژه تأسیس عرصه‌های نوین سیاسی و همچنین توسعه فراملی مرحله سوم کمونیسم که از پی مرحله درخشان ابداع آن و مرحله -جذاب اما عاقبت شکست‌خورده- آزمونگری دولتی‌اش می‌آید. همچنین باید هر آن دیدگاهی را بی‌رحمانه از دم تیغ نقد خود بگذرانیم که مدعی است پدیده‌هایی چون اپیدمی می‌توانند به‌خودی خود در راستای امری عمل کنند که از لحاظ سیاسی ابتکاری است. افزون بر انتشار عمومی داده‌های علمی درباره اپیدمی، تاکیدها و باورهای جدید در رد یا تایید وضعیت بیمارستان‌ها و بهداشت عمومی، مدارس و آموزش برابر، مراقبت از سالمندان و پرسش‌هایی از این دست، تنها محمل‌هایی هستند که می‌توانند حامل باری سیاسی باشند. احتمالاً این‌ها تنها مواردی باشند که بتوان در ترازنامه کاستی‌های خطرناکی لحاظ کرد که وضعیت کنونی بر آنان نور افکننده است.

در این میان، باید علنی و بی‌محبا نشان دهیم که این به‌اصطلاح «رسانه‌های اجتماعی» باری دیگر اثبات کرده‌اند بیش از هر چیز -و جدای از نقش‌شان در پرکردن جیب میلیاردرها- عرصه‌ای برای ترویج ازکارافتادگی ذهنی و لاف‌زنی، شایعاتی مهارنشده‌ی، کشف «بداعت‌ها» بی‌بدوی و چه‌بسا تاریک‌اندیشی فاشیستی هستند. پس بیایید حتی و به‌ویژه در انزوای خود، جز به حقایق تحت کنترل علم و چشم‌اندازهای مستحکم سیاستی نوین، با تمام تجربیات محلی و همچنین اهداف راهبردی‌اش، وقعی ننهیم.

۲۳ مارس ۲۰۲۰

منبع: ورسو

راهنمای دوام آوردن در حصر کرونایی لذت‌های گناه‌آلود، سریال «قتل‌های والهالا» و وانمودن که این فقط بازی است اسلاوی ژیتک، ترجمه: صالح نجفی

برای مقابله با فشار ذهنی دوران عالم‌گیری ویروس کرونا، اولین قاعده من این است که الان وقت جست‌وجوی تجربه‌های اصیل معنوی نیست. بی‌هیچ احساس شرمی همه مناسک کوچکی را به‌جا آورید که به زندگی روزانه‌تان ثبات می‌بخشند.

از اعترافی شخصی شروع کنم: من از تصور حبس‌شدن در آپارتمان خود و تمام‌وقت خود را صرف کار و مطالعه کردن خوشم می‌آید. سفر هم که می‌روم، ترجیح می‌دهم در اتاق تر و تمیز هتل بمانم و بی‌خیال همه جاذبه‌های توریستی شوم. یک مقاله خوب درباره یک تابلوی مشهور می‌ارزد به دیدن اصل تابلو در موزه‌ای شلوغ. البته حواسم است که این قضیه حصرشدن در خانه را در شرایط کنونی نه سهل‌تر که سخت‌تر می‌کند. چرا؟ عرض می‌کنم.

بگذارید جوک مشهور فیلم «نینوچکا»ی ارنست لوبیچ (۱۹۳۹) را بازگویم: «گارسون! لطفاً یک فنجان قهوه بدون سرشیر، متاسفم آقا سرشیر نداریم فقط شیر هست. میل دارید قهوه بدون شیر برایتان بیاورم؟»

در سطح امور واقع، قهوه همان قهوه است ولی تغییری که از دست‌مان برمی‌آید تبدیل قهوه بدون سرشیر به قهوه بدون شیر است - یا از این هم ساده‌تر - افزودن نفی‌ای که در این ماجرا مستتر است و تبدیل قهوه ساده به قهوه بدون شیر.

آیا همین اتفاق برای من در دوره قرنطینه نیفتاده است؟ قبل از شروع بحران، قرنطینه‌ای بود «بدون شیر» - می‌توانستم بیرون بروم، می‌توانستم هم نروم. حالا فقط قهوه ساده قرنطینه هست بدون هیچ نفی‌ای که در آن مستتر باشد.

تهدیدهای نامرئی مخوف‌ترین تهدیدهایند

گابریل توپینامبا، دوست روانکاو لکانی‌ام که در ریودوژانیرو کار می‌کند، این وضعیت خارق‌اجماع را در ایمیلی برایم توضیح داد: «آدم‌هایی که از حالا دورکاری می‌کنند بیشترین اضطراب را دارند و در معرض حادثه‌ترین فانتزی‌های مربوط به ناتوانی‌اند زیرا حتی تغییری که در عادت‌هایشان روی داده حد و مرز این وضعیت منحصر به فرد در زندگی روزانه‌شان را تعیین نمی‌کند». منظور او از این حرف روشن ولی پیچیده است: اگر هیچ تغییر بزرگی در واقعیت روزانه ما روی ندهد، آنگاه تهدید مذکور را به صورت فانتزی شب‌واری تجربه می‌کنیم که هیچ‌جا نمی‌توانش دید و به همین علت قدرتش صدچندان است. یادتان باشد که در آلمان نازی شدت یهودستیزی در بخش‌هایی از کشور بیشتر بود که تعداد یهودیان از همه جا کمتر بود - نامرئی بودن یهودیان در آن بخش‌ها از آنها شب‌واری خفناک ساخته بود.

توپینامبا ضمناً یادآور می‌شود که این وضع خارق‌اجماع در مورد شیوع ناگهانی بیماری ایدز هم صادق بود: «فرایند نامرئی گسترش بحران ایدز، اینکه آدم نمی‌توانست عکس‌العمل خود را با ابعاد مسئله پیش‌آمده متناسب سازد، چنان اعصاب‌خردکن بود که بعضی حاضر بودند گذرنامه‌شان «مُهر» مبتلا به ایدز بخورد تا بتوانند حد و مرزی نمادین برای وضعیت خویش ترسیم کنند و از بلا تکلیفی دربیایند. خوردن مُهر مبتلا به ایدز دست‌کم حد و اندازه‌ای برای قدرت و ویروس تعیین می‌کرد و آدم را در وضعیتی قرار می‌داد که در آن می‌توانست ببیند، پس از قبول محدودیت‌ها، چه نوع آزادی هنوز برایش مانده است».

لحظه‌ای که این عامل شب‌واری بدل به جزئی از واقعیت ما شود (حتی اگر بهایش مبتلا شدن به ویروس باشد)، قدرتش محدود به محلی خاص می‌شود، چیزی می‌شود که می‌توانیم با آن کنار آییم (حتی اگر نبرد با آن را باخته باشیم). مادام که این انتقال به واقعیت نتواند روی دهد، «گرفتار خواهیم ماند، یا در بند پارانویای اضطراب‌زا (جهان‌شمولی کامل) می‌مانیم یا دست به دامان نمادین‌سازی‌های بی‌اثر از راه برون‌ریزی‌های ویرانگری می‌شویم که ما را در معرض مخاطره‌هایی نالازم قرار می‌دهند (محلّی شدن کامل)».

این «نمادین‌سازی‌های بی‌اثر» همین حالا شکل‌های متعددی یافته‌اند - مشهورترین‌شان دعوت رئیس‌جمهور آمریکا، ترامپ، از مردم به نادیده‌گرفتن مخاطره‌ها و بازگرداندن آمریکایی‌ها به سر کار است. چنین اقدام‌هایی به مراتب بدتر از وقتی است که آدم در حین تماشای مسابقه فوتبال در تلویزیون جوری داد می‌کشد و کف می‌زند که انگار می‌تواند با قدرتی جادویی بر نتیجه مسابقه اثر بگذارد. البته این به معنای درماندگی ما نیست: ما می‌توانیم از این بن‌بست بیرون آییم حتی قبل از آنکه علم وسایل لازم را برای محدود کردن گسترش ویروس فراهم سازد.

چگونه تسلیم پارانویا نشویم

ببینید توپینامبا چه می‌گوید: «اینکه پزشکانی که در خط مقدم مبارزه با این بیماری عالم‌گیرند و کسانی که در میان جماعت‌های حاشیه‌نشین مشغول سازماندهی همیاری‌های داوطلبانه‌اند و نظایر ایشان کمتر از دیگران ممکن است تسلیم پارانویاهای جنون‌آمیز شوند از دید من نشان می‌دهد این بحران می‌تواند از نظر ذهنی ثمراتی «جنبی» برای بعضی شکل‌های فعالیت سیاسی در زمانه ما داشته باشند. به نظر می‌رسد فعالیت سیاسی‌ای که با اتکا به برخی وساطت‌ها صورت می‌بندد - و در اینجا غالباً دولت تنها وسیله در دست است اما به گمان من این قضیه ناشی از شرایط پیش‌آمده است - نه فقط وسایلی برای تغییر وضعیت به دست‌مان می‌دهد بلکه به ما امکان می‌دهد تا به چیزهایی که از دست داده‌ایم شکل درخور بخشیم.»

در بریتانیا، بیش از ۴۰۰ هزار جوان سالم داوطلب مدرسانی به نیازمندان شده‌اند - گامی نویدبخش در راستای مورد نظر توپینامبا.

چگونه از آشفتگی روانی بپرهیزیم

پس تکلیف کسانی که قادر نیستند بدین ترتیب وارد پیکار شوند چیست؟ برای جان به در بردن از فشار روانی زیستن در زمانه بیماری عالم‌گیر چه می‌توان کرد؟ قاعده اول من در اینجا به میان می‌آید: حالا وقت جست‌وجوی تجربه‌های اصیل معنوی و

سرشاخ شدن با مفاک غایی وجود خویش نیست. بی‌هیچ احساس شرم - همه مناسک کوچک، کارهای کلیشه‌ای، عادت‌های غریب و دیگر چیزهایی را که به زندگی روزانه‌تان ثبات می‌بخشند به‌جا آورید.

در اینجا هر کاری که ممکن است به جلوگیری از آشفتگی روانی کمک کند مجاز است. فکرهای درازمدت نکنید - چو فردا شود فکر فردا کنید. به این فکر کنید که تا پیش از خواب چه کارهایی دارید. اگر جواب گرفتید بازی فیلم «زندگی زیباست» روبرتو بنینی را امتحان کنید: وانمود کنید حصری که گرفتارش شده‌اید صرفاً بازی‌ای است که شما و خانواده‌تان به اختیار خود در آن شرکت کرده‌اید و اگر در آن برنده شوید پاداشی عظیم در انتظارتان است. و اگر فیلم می‌بینید (اگر فراغت لازم را برای تماشای فیلم دارید)، خوش و خرم به لذت‌های گناه‌آلود خود میدان دهید: فیلم‌هایی که مدینه‌های فاسده و فجایع آن‌ها را به تصویر می‌کشند از «فارنهایت ۴۵۱» تروفو و «برزیل» تری گیلیام گرفته تا «همه‌چیز از دست رفته» جی. سی. چاندور و «مد مکس» جرج میلر، سریال‌های کمدی خانوادگی تلویزیونی با خنده‌های ضبط‌شده و موقعیت‌های مبتذل‌مانند سریال «ویل و گریس»^۱، پادکست‌های یوتیوبی درباره جنگ‌های گذشته تاریخ جهان. انتخاب اول من شخصاً فضای تیره‌وتار سریال‌های جنایی کشورهای اسکاندیناوی - و ترجیحاً ایسلندی - است، مثل مجموعه تلویزیونی «به‌دام‌افتاده» [سریالی ایسلندی] یا سریال هشت قسمتی [ایسلندی] «قتل‌های والها».

البته این موضع همه کارها را راست و ریس نمی‌کند - کار اصلی این است که به زندگی روزانه خود به شیوه‌ای باثبات و بامعنا ساختار ببخشید. به پیشنهاد دوست دیگرم آندریاس رُزِنفِلدِر گوش کنید، روزنامه‌نگاری آلمانی که در روزنامه دی ولت آلمان قلم می‌زند. او در ایمیلی برای من موضع جدیدی را وصف کرده که رفته‌رفته در قبال زندگی روزانه شکل می‌گیرد: «راستش احساس می‌کنم در این اخلاق جدید نوعی رشادت هست، در کار روزنامه‌نگاری هم - همه آدم‌ها شب و روز از دفتر کارشان در خانه کار می‌کنند، ویدئوکنفرانس‌هایی ترتیب می‌دهند، از فرزندان‌شان مراقبت می‌کنند و در همان حال به درس و مشق آن‌ها رسیدگی می‌کنند اما هیچکس نمی‌پرسد چرا این کارها را می‌کند زیرا دیگر کسی نمی‌تواند به خود بگوید «حالا که پولم را

گرفتم می‌توانم بروم مرخصی یا تعطیلات و چه و چه»، آخر هیچکس نمی‌داند آیا اصلاً تعطیلاتی در کار خواهد بود، آیا دیگر پولی در کار خواهد بود. این تصور جهانی است که در آن آپارتمانی دارید و کالاهای اساسی مثل خوراک و پوشاک و غیره، و محبت به دیگران و تکلیفی که باید انجام دهید و واقعاً مهم است، و حالا مهم‌تر از همیشه. تصور اینکه آدم به چیزی «بیش» از این نیاز ندارد دیگر موهوم نمی‌نماید».

راهی بهتر از این نمی‌شناسم برای توصیف زندگی‌ای که باید در کمال پررویی آن را زندگی‌ای باشرافت و عاری از بیگانگی نامید - و من امیدوارم وقتی این بیماری عالمگیر روزی برطرف شد قسمت‌هایی از این موضع در قبال زندگی روزانه به قوت خود باقی بماند.

۲۸ مارس ۲۰۲۰

منبع: راشاتودی

پی‌نوشت:

۱. سریال «ویل و گریس» از سال ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۶ و در هشت فصل از شبکه ان‌بی‌سی پخش شد. ویل و گریس موفق‌ترین سریال تلویزیونی با درونمایه همجنس‌گرایانه و پربیننده‌ترین سریال در میان بزرگسالان ۱۸-۴۹ سال در حد فاصل سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۵ بود.

قرنطینه در قرنطینه: روسو، رابینسون کروزو و «من»

کاترین مالابو، ترجمه: فرید دبیرمقدم

در ماه مه ۱۷۴۳، یک کشتی از شهر کورفو در یونان با اجساد خدمه‌اش که از بیماری مرموزی مرده بودند به شهر مسینا در جزیره سیسیل ایتالیا رسید. کشتی و بارش را سوزاندند، اما چندی نگذشت که مواردی از یک بیماری جدید و غریب در بیمارستان‌ها و بخش‌های فقیرنشین شهر مشاهده شد. در تابستان طاعون هولناکی شیوع پیدا کرد، بین چهل تا پنجاه هزار نفر را به کشتن داد و سپس پیش از سرایت به دیگر بخش‌های سیسیل از میان رفت. روسو در آن زمان از پاریس به ونیز سفر می‌کرد و مجبور شد به خاطر این اپیدمی در شهر بندری جنوا توقف کند. او قرنطینه خود را در کتاب «اعترافات» (۱۷۸۲) چنین روایت می‌کند:

«زمان شیوع طاعون در مسینا بود. ناوگان انگلیس در آنجا لنگر انداخته بود. از کشتی بادبانی کوچکی که در آن بودم بازدید کرد. با این کار، ملزم شدیم که پس از یک سفر دریایی طولانی و سخت، در ورود به ژن [تلفظ فرانسه جنوا] به مدت بیستویک روز در قرنطینه بمانیم. مسافران را آزاد گذاشتند که این مدت را به دلخواه در کشتی یا در قرنطینه [لازراتو] بگذرانند اما پیشاپیش آگاهمان کردند که در قرنطینه جز یک چهاردیواری چیزی نخواهیم دید چون هنوز فرصت نیافته‌اند تا آن را با اسباب و اثاثیه تجهیز کنند. همگی آن کشتی کوچک بادبانی را انتخاب کردند، اما گرمای تحمل‌ناپذیر، فضای تنگ، دشواری راه رفتن در آنجا و حشرات انگلی مرا واداشتند که خود را به خطر بیفکنم و قرنطینه را ترجیح دهم. مرا به ساختمان بزرگ دوطبقه‌ای بردند که کاملاً خالی بود. در آنجا نه پنجره دیدم، نه تخت‌خواب، نه میز، نه صندلی، نه حتی چهارپایه‌ای که بر آن بنشینم، و یا پشته‌ای تا رویش بخوابم. پالتوم، کیسه خوابم و دو چمدانم را برایم آوردند، درهای بزرگی را با قفل‌هایی

بزرگ به رویم بستند و من در آنجا ماندم. آقای خودم بودم و می‌توانستم به دلخواه از اتاقی به اتاق دیگر و از طبقه‌ای به طبقه دیگر بروم و همه جا با همان تنهایی و همان عریانی روبرو شوم.

هیچ یک از این‌ها از اینکه قرنطینه را بر کشتی ترجیح داده بودم پشیمانم نکرد. و همچون رابینسون کروزویی دیگر، شروع کردم به اینکه خود را برای آن بیست‌ویک روز چنان آماده سازم که گویی برای تمام عمر آماده می‌شدم. پیش از هر چیز با شکار شپش‌هایی که در کشتی به جانم افتاده بودند، خود را سرگرم کردم. سرانجام وقتی که پس از چندین بار تغییر لباس زیر و رخت‌های کهنه دیگر کاملاً پاکیزه شدم، دست به کار چیدن اثاثیه در اتاقی شدم که برای خود انتخاب کرده بودم. رختخواب خوبی از کتاها و پیراهن‌هایم فراهم آوردم و ملافه‌هایی از حوله‌های متعددی که به هم دوختم. با رب‌دوشامبرم پتویی درست کردم و پالتو لوله‌شده خود را به صورت بالشی درآوردم. با چمدانی که به طور افقی بر زمین قرار دادم، صندلی درست کردم و با چمدان دیگری که آن را به طور عمودی گذاشتم، میزی ترتیب دادم. با کاغذ قلمدانی ساختم و یک دوجین از کتاب‌هایی را که با خود داشتم، همچون در یک کتابخانه، چیدم. خلاصه خود را با آن وضع چنان وفق دادم که به استثنای پرده‌ها و پنجره‌ها، در آن قرنطینه یک‌سر عریان، کم‌وبیش به همان اندازه احساس آسایش می‌کردم که در هتل ژودوپوم در کوچه وردوله. غذایم را با تشریفات بسیار برایم می‌آوردند. دو قراول، با سرنیزه بر نوک تفنگ، همراهی‌اش می‌کردند. پلکان، اتاق ناهارخوری‌ام بود، از پاگرد به جای میز استفاده می‌کردم، پله زیرین برایم حکم صندلی را داشت. پس از آنکه ظرف‌های غذا را می‌چیدند، به هنگام رفتن زنگوله‌ای را به صدا درمی‌آوردند تا خبرم کنند که به سر میز غذا بیایم. در فاصله ساعت‌های غذا، هنگامی که نه چیزی می‌خواندم و نه می‌نوشتم، و یا اینکه به تزیین اتاقم نمی‌پرداختم، در گورستان پروتستان‌ها که برایم حکم حیاط را داشت، به گردش می‌پرداختم و در آنجا از برج کوچکی که مشرف به بندر بود بالا می‌رفتم و از فراز آن می‌توانستم رفت و آمد کشتی‌ها را تماشا کنم. بدین‌سان چهارده روز را سپری کردم.»^۱

وقتی به خاطر این بیماری عالم‌گیر به من هم مثل باقی مردم گفته شد «در خانه بمانم»، بی‌درنگ به یاد این بخش از کتاب «اعترافات» افتادم. هنگامی که تمامی همراهان بداقبال روسو انتخاب کردند که در کنار هم در همان قایق بمانند، او در عوض تصمیم گرفت در لازراتو قرنطینه شود. لازراتو یا ساختمان قرنطینه نوعی بیمارستان بود برای مبتلایان به امراض واگیردار. فلوکه^{۱۱} یا قایق بادبانی مدیترانه‌ای نیز می‌توانست به هدف قرنطینه مورد استفاده قرار گیرد. این دو امکان به مسافران در جنوا داده شد و روسو فکر کرد که بهتر است قایق را ترک کند و به تنهایی در آن ساختمان بماند.

می‌توان این قطعه را صرفاً با تمرکز بر ایده انتخاب خواند: در هنگام حبس بهترین انتخاب چیست؟ قرنطینه شدن به همراه دیگران یا به تنهایی؟ باید اذعان کنم که مدتی پیش خود به چنین انتخابی فکر کردم. اگر امکان انتخاب میان این دو گزینه را داشتم، چه می‌کردم؟ (در ضمن خودم در حال حاضر کم‌وبیش به طور کامل جدا از دیگران در شهر ارواین ایالت کالیفرنیا به سر می‌برم.)

نکته‌ای عمیق‌تر در این قطعه نهفته است به این معنی که قرنطینه تنها زمانی قابل تحمل است که خودتان را از آن قرنطینه کنید - به تعبیری، اگر همزمان خودتان را درون قرنطینه قرنطینه کنید. لازراتو نمایانگر این قرنطینه مضاعف است و نیاز روسو را نشان می‌دهد که خود را از جداسازی و انزوای جمعی جدا کند و جزیره‌ای (insula در زبان لاتین) درون انزوا پدید آورد. این شاید دشوارترین چالش در وضعیت حبس باشد: درحالی‌که پیشاپیش از جمع جدا شده‌ای، فضایی ایجاد کنی که در آن تنها باشی. مسلماً حصر در کشتی به همراه دیگران احساس بیگانگی پدید می‌آورد، اما بیگانگی مساوی با تنهایی نیست و تنهایی در واقع آن چیزی است که حبس را تحمل‌پذیر می‌کند. این موضوع حتی اگر آدمی پیشاپیش هم تنها باشد صادق است. متوجه شدم آنچه به شدت مایه رنج و اندوهم در انزوا می‌شد ناتوانی‌ام از گوشه‌گیری و در خود فرورفتن بود. به عبارتی، یافتن نقطه‌ای جزیره‌مانند که بتوانم در آن «خودم» باشم. مقصودم در اینجا اصالت نیست، بلکه صرفاً از این عریانی تمام‌عیار

روح سخن می‌گویم که به آدمی امکان می‌دهد سکونت‌گاهی درون خانه خود بسازد و با ایجاد فضایی روانی و ذهنی که در آن امکان انجام «کاری» باشد - در مورد شخص خودم یعنی کار نوشتن - خانه خود را قابل سکونت کند. دریافتم که نوشتن تنها زمانی امکان‌پذیر شد که به چنین حبسی درون حبس دست یافتم، به مکانی درون مکان که هیچکس نمی‌تواند وارد آن شود و در عین حال لازمه ارتباطم با دیگران است. زمانی که توانستم خود را غرق در نوشتن کنم، برای مثال گفت‌وگو از طریق اسکایپ نیز برایم معنای دیگری یافت. این گفت‌وگوها دیگر دیالوگ بودند و نه تک‌گویی در لفافه. نوشتن زمانی امکان‌پذیر شد که تنهایی بنا کرد به محافظت از من در برابر انزوا. هنگامی که ارتباط آدمی با دیگران قطع می‌شود، باید خود را از هر چه پوشش، لباس، پرده، نقاب و پرچانگی پوچ و بی‌سر و ته که همچنان به وجود شخص چسبیده‌اند عریان کند. فاصله اجتماعی هرگز به قدر کافی نیرومند و پرتوان نیست تا آدمی را از آنچه از اجتماع در فاصله باقی مانده است یکسره برهاند. «پناه جستن در مکان» باید تجربه‌ای سراپا رابینسون کروزویی باشد، تجربه‌ای که به آدمی امکان می‌دهد تا از هیچ برای خود خانه‌ای بسازد. تا از نو شروع کند، تا به یاد آورد.

به این می‌اندیشم که آیا فوکو در پایان عمرش به حکم ضرورتی مشابه به اخلاق نفس روی نیاورد - یعنی همان مراقبت از نفس، تکنولوژی‌های نفس^{۱۱}، حکمرانی نفس. گویی نیازی مبرم داشت به ایجاد فضایی برای خودش درون انزوای اجتماعی تا از تهدید مودبانه بیماری ایدز در امان باشد. چه بسا فوکو نیز به دنبال جزیره خود و سرزمین نامحدود و آزاد (ab-solutus) در زبان لاتین) خودش بود تا پیش از مرگش در آنجا شجاعت سخن گفتن و نوشتن را بیابد. کسانی که سمینارهای آخرش را به منزله کناره‌گیری نیهیلیستی و فردگرایانه از سیاست تلقی کردند متوجه اصل مطلب نشده‌اند.

می‌دانیم مارکس شخصیت‌های رایبسون کروزویی در قرن هجدهم همچون روسو را به سخره می‌گرفت. به زعم مارکس خاستگاه امر اجتماعی به هیچ وجه نمی‌تواند وضع طبیعی باشد که افراد مجزا دست آخر دور هم جمع می‌شوند و اجتماعی را تشکیل می‌دهند. تنهایی نمی‌تواند خاستگاه جامعه باشد.

این گفته ممکن است درست باشد، اما به گمانم ضروری است که بدانیم چگونه جامعه را درون خودمان بیابیم تا بتوانیم معنای سیاست را درک کنیم. من کار تمام کسانی را تحسین می‌کنم که قادرند بحران کنونی ناشی از بیماری عالم‌گیر کوید-۱۹ را از نظر سیاست جهانی، سرمایه‌داری، وضعیت استثنایی، روابط استراتژیک بین چین و آمریکا و روسیه، بحران زیست‌محیطی و غیره تحلیل کنند. بر خلاف آنان، به شخصه در حال حاضر تلاش می‌کنم تا یک «فرد» باشم. بار دیگر تاکید می‌کنم که این برخاسته از هیچ قسم فردگرایی نیست، بلکه به این دلیل است که به نظرم گاهی اوقات اپوخه، تعلیق و در پراتنز قراردادن گرایش اجتماعی بشر تنها راه دسترسی به غیریت و داشتن احساس نزدیکی به تمامی مردمان جداافتاده روی سیاره زمین است. از همین روست که می‌کوشم در انزوایم تا حد امکان تنها باشم. از همین روست که من نیز همچون روسو لازراتو را انتخاب می‌کردم.

۲۳ مارس ۲۰۲۰

منبع: critinq.wordpress.com

پی‌نوشت‌ها:

ⁱ «اعترافات»، ترجمه مهستی بحرینی، نشر نیلوفر، دفتر هفتم، صص ۳۶۰-۳۶۱.

ⁱⁱ Felucca: فلوکه لغتی عربی است که به زبان‌های اروپایی راه یافته و به قایق بادبانی چوبی گفته می‌شود که در دریای سرخ و مدیترانه شرقی (به خصوص رود نیل) مورد استفاده قرار می‌گیرد. م

ⁱⁱⁱ به مجموعه‌ای از سازوکارها اطلاق می‌شود که از طریق آنها نفس بر بدن خود اعمال قدرت می‌کند. م